

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال پنجم
شماره ۵۶ - آبان ۱۳۸۳ - نوامبر ۲۰۰۴

شکنجه ابزار تسلط حاکمیت ارتجاع

معاهده ژنو در چهار بخش ضوابط مربوط به حمایت و مساعدت و رفتار با قربانیان و اسرای جنگی را در سال ۱۹۴۹ تدوین کرده است. معاهده نخست و دوم آن مناسبات مربوط به برخورد با مجروحان جنگی و سربازان شهید در جنگ و کادر خدمات پزشکی را تنظیم میکند. معاهده چهارم مربوط به حمایت از مردم غیر نظامی است.

این قوانین در روی کاغذ توسط همه دول جنایتکار، مرتجع، تجاوزگر، و بانیان جنگ و تجاوز به حقوق بشر، همه ممالک «تمدن» و «وحشی» امضاء شده است.

سومین معاهده ژنو که پس از جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۹ و در تحت تاثیر وجدانهای معذب بشری از بیرحمی و جنایت سرمایه داران نازی و فاشیست و سرمایه داران لیبرال اروپا و آمریکا که به بمباران هیروشیما و ناگازاکی دست زدند و محله های کارگری و قیام خیز هامبورگ را به امید توفیق و تضعیف جنبش کارگری با بمبهای آتش زا به خاکستر بدل نمودند و شهر درسدن در شرق آلمان را که چون بدست ارتش سرخ فتح میشد به تل خاکی بدل کردند، تدوین شده بود، به حقوق بشر، به حقوق اسرای جنگی اهمیت ویژه ای می داد. در این معاهده بین المللی که مورد تائید رژیم جمهوری اسلامی نیز قرار گرفته است علی الاصول مورد پذیرش گسترده قرار گرفته است که « باید با اسرای جنگی رفتاری انسانی داشت»، « هرگونه عمل و یا اجتناب از حمایت که به سختی موجب تهدید سلامت بوده و یا بتواند به مرگ آنها منجر شود، ممنوع است».

از اسرای جنگی باید در قبال ضرب و جرح و یا ایجاد رعب در آنها حمایت کرد، و از توهین و به نمایش گذاردنشان در انظار عمومی خوداری نمود».

«اسرای جنگی تحت هر شرایطی حق دارند که با آنها محترمانه برخورد گردد و غرورشان جریحه دار نگردد». اسرای جنگی باید تحت مداوا و درمان... **بقیه در صفحه ۲**

وزیر جنگ «ارتش اسلامی عراق»

«دموکراسی» قبلی صدها بمب در ایران کار بگذارند و «علی شیمی» را از زندان آمریکاییها در عراق بدر آورند و گاز شیمیایی در اختیارش بگذارند تا از آن بار دیگر علیه ایرانیها در خیابانهای تهران استفاده کند. اینکه جمهوری اسلامی علیرغم همه جنایتکاریش در خیابانهای عراق بمب میگذارد هنوز به اثبات نرسیده است و آقای وزیر جنگ نیز جز ادعاهای موساد و پنتاگون مدارکی دال بر ادعایشان ارائه نداده اند ولی بنظر ما تهدید ایشان جدی است و امکان بمب گذاری در تهران توسط جاسوسان آمریکا و اسرائیل در لباس عربی نوع عراقی منتفی نیست.

دقیقا این نوع استدلال و تهدید نشان میدهد که این رژیم دست نشانده در عراق از چه قماش است... **بقیه در صفحه ۴**

حامیان تروریسم دموکراتیک جهانی

اگر رژیم جمهوری اسلامی چند آدمکش را بفرستد تا مخالفین جمهوری اسلامی را در خارج از کشور سر ببرند و ترور کنند اپوزیسیون ایران برآشفته شده و مهر تروریست و قاتل را به حق به پیشانی رژیم جمهوری اسلامی می چسباند. اگر رژیم جمهوری اسلامی به قاتلین اسلامی بین المللی اجازه اقامت دائم در ایران بدهد و مثلا نام خیابانی را در ایران بنام خالد اسلامبولی قاتل انور سادات مصری بگذارد و خیابان دیگری... **بقیه در صفحه ۵**

اشک تمساح برای قربانیان فاجعه «بسلان»

رویزونیستها در اتحاد شوروی بر سر کار آمدند انترناسیونالیسم پرولتاری و روابط برادرانه میان خلقها را گذاردند در کوزه و آیش را خوردند. ملت آذربایجان در کنار ملت ارمنستان زندگی میکرد و مشکلی بنام «قره باغ ملی، نفرت ملی در پرتو شعله های گرمابخش انترناسیونالیسم پرولتاری و منافع مرجح طبقاتی بی رنگ شده بود. آنها تلاش کردند که منافع «ملی» را بجای منافع طبقاتی بگذارند و ما امروز با نتایج غم انگیز میراث رویزونیستی در روسیه امپریالیستی امروز روبرو هستیم.

در قانون اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دولت شوروی به همه مذاهب موجود در شوروی برخورد واحد داشت. در عین حال که مذهب امر خصوصی افراد بود ولی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نسبت به مذاهب بی طرف نبود و تمامی مذاهب را به عنوان پس مانده دوران جاهلیت بشریت بیکسان افشاء میکرد. هرگونه تبلیغات ضد مذهبی در شوروی سوسیالیستی آزاد بود و کتب فراوان علمی در زمینه مبارزه علمی با مذهب منتشر شده بود. این نشانه یک سطح عالی از تحقق دموکراسی... **بقیه در صفحه ۶**

وزیر جنگ عراق که نه با آمریکا و قوای استعماری بلکه با ملت عراق سر جنگ دارد حملات سختی را در ماه آوریل گذشته علیه ایران آغاز کرد. آقای شعلان گفت: «ما میتوانیم مرگ را به خیابانهای تهران بفرستیم، درست همان کاری را که آنها با ما می کنند. اما اگر ما خواهان دموکراسی هستیم، این کار را نمیکنیم اما اگر مردم من به من بگویند، این کار را انجام بده، همین الان این کار را خواهم کرد».

اگر کسی این اراجیف بی سر و ته را به نقل از وزیر جنگ عراق مدعی میشد کسی نمی پذیرفت و باور نمیکرد که درک چاله میدانی این وزیر دست نشانده دفاع در حدی باشد که تعریف از دموکراسی را طوری بنا نهد که به نظر اکثریت مردم عراق چنانچه به بمبگذاری در تهران رای مثبت دهند تمکین کرده و حاضر باشد آدم بکشد و تروریست شود. معلوم شد که درک این دست پروردگان امپریالیست آمریکا از دموکراسی چیست. آنها که باین حضرات دروس دموکراسی را دیکته کرده اند بطوری که گویا دموکراسی در مغز آنها «تهادینه» شده است این را به آنها نیاموخته اند که با رای «اکثریت» نمیتوان جنایت علیه بشریت را تائید کرد و یا باجرا در آورد. ایشان بنا بر اعتقاد نوک زبانی و مصلحتی شان نسبت به دموکراسی که گویا آنرا در عراق صد هزار آفرین پیاده کرده اند، حاضر نیستند در تهران بمب بگذارند. این مغایر ماهیت متمدنانه ایشان است. ولی با همان درکشان از دموکراسی که مغایر بمبگذاری است حاضرند به بهانه رای اکثریت مردم عراق در خدمت همان

با فروپاشی امپراتوری سوسیال امپریالیسم شوروی ملت های جهان شاهد بودند که رویزونیست های خروشچفی چه بلایی به سر طبقه کارگر و ملت های زیر سلطه رویزونیستها که شامل طبقه حاکمه همه ملت های ساکن روسیه بودند در آورده اند. ناسیونال شونیست های که از آن دوره باقیمانده اند از جمله ناسیونال شونیست های آذری میخواهند لاپوشانی کنند که افرادی مانند علیوف رویزونیست در کمیته مرکزی «حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد جماهیر شوروی» نشسته بودند و در تمام ستم همه جانبه ای که به تمامی ملت های شوروی روا میشد نقش اساسی داشته اند. آقای شوارندازه که با کودتا و دسیسه، قدرت بدست گرفت و گرجستان به منزله محلل قدرت بدست گرفت و سپس دو دستی تقدیم مامور تحصیل کرده و آموزش دیده «سیا» بعنوان رئیس جمهور جدید گرجستان نمود خودش عضو کمیته مرکزی همان حزب رویزونیستی بود و در ستم روا کنی به سایر ملت های شوروی نقش اساسی داشت. نظریات آنها نیز همه از این زمره اند.

مسئولیت تمام وضعیت بحرانی که در روسیه کنونی پدید آمده است بر گردن رویزونیستها این دشمنان طبقه کارگر است. وقتی

به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

شکنجه ابزار تسلط...

پزشکی قرار گیرند. اسرای جنگی جنایتکار نیستند، بگذریم از اینکه حقوق انسانی برای جنایتکاران نیز باید محفوظ بماند، آنها فرزندان کشور مفروضی هستند که به درست و یا نادرست برای حفاظت از هستی معنوی و مادی خویش اسلحه بدست گرفته و به جنگ رفته اند. اسرای جنگی همه و همه خود قربانیان جامعه طبقاتی و در دنیای معاصر قربانیان حرص و آز نظام سرمایه داری امپریالیستی هستند.

با همه اسرای جنگی باید برخورد یکسان داشت بدون توجه به درجه نظامی، رتبه و مقام، نژاد، و سایر مشخصات آنها. اسرای جنگی فقط موظفند پس از دستگیری تنها نام، رتبه نظامی و تاریخ تولد خود را بیان کنند. معاهده ژنو صریحا مینویسد که کسی مجاز نیست آنها را به دادن اطلاعات دیگر از طریق قهر فیزیکی و یا روحی مجبور نماید.

حتی معاهده ژنو چگونگی تماس با دنیای خارج را نیز تنظیم کرده است. از جمله اسرای جنگی مجازند برای بستگان خویش نامه نوشته، بسته پستی ارسال کرده و نامه و بسته پستی دریافت دارند. البته طرف غالب حق دارد نامه های آنها را سانسور کند تا اخبار جنگی و اطلاعات جاسوسی به بیرون درز ننماید. نمایندگان صلیب سرخ جهانی هر لحظه میتوانند از وضع اسرای جنگی کسب خبر کنند و به محلهای اسکان آنها سر بزنند. پس از جنگ باید اسرای جنگی را فوراً آزاد ساخت.

این جملات زیبایی است که برای پشت گرمی سربازان که گلوله های گواشی دم توپ هستند بر کاغذ صبور نوشته اند. ولی حقایق را باید از زبان واقعیات شناخت.

اسد را دستگیر کردند مال منطقه دولاب بود. به وی چند روز بی خوابی دادند، با آب خیشش نموده و به وی شلاق میزدند، دستهایش را از پشت بسته و به روی شکم ساعتها خوابانده بودند، وقتی وی را برای شکنجه میبردند به روی دو پای خود راه میرفت و وقتی وی را بر میگردانند مجبور بودند تپه اش را کشان کشان بیاورند زیرا نمیتوانست راه برود.

شکنجه شش تا هفت روز طول کشید و اسد در زیر شکنجه به قتل رسید. آنوقت کادر پزشکی مطابق معاهده ژنو حاضر شد و پزشکان سوگند به دین و ایمان و بشریت و سقراط یاد کرده، جواز دفن بعثت مرگ طبیعی صادر نمودند. اسد جوانی بود که تمام زندگی را هنوز در پیش روی خود داشت. وقتی پای سخنان زندانیان سیاسی در زمان شاه و یا خمینی می نشینید برایتان از این صحنه های تکان دهنده و دلخراش بسیار توصیف میکنند. از آدمهایی که در مقابل آدمکها چون سرو می ایستند و تسلیم نمیشوند.

صحنه ها تکراری است، روشهای شکنجه تکراری و بین المللی است تو گویی همه شکنجه گران در کلاس واحدی شکنجه را آموخته اند. شکنجه گران جدید که خودشان روزی توسط جلاخان تعلیم یافته شاه در اسرائیل و آمریکا شکنجه میشدند امروز خود به دوره نرفته، شکنجه گران ماهری به پاس آموزشهای آمریکائی از کار در آمده اند. راست بردن و خوابانده و خمیده و کشان کشان برگرداندن، به تصاویر پیش چشمان رفقا بدل شده است، و ما

همه به این تصاویر غیر انسانی عادت کرده ایم. همه آنها همچون اسد خون ادرار میکنند و پس از بازجویی توان راه رفتن ندارند.

آیا وجدانهای بشری از این همه بربریت قرون وسطائی در مورد قربانی کردن و حذف انسانهای پیشرفته جامعه که انوار افکارشان باید فرا راه تحول آینده کشور بدرخشد به خشم نمی آید.

ما از زندان اوین و یا بیخولهای سپاه پاسداران و ... در ایران اسلامی حکایت نمیکیم. ما بخاطر نمیآوریم که رژیم جمهوری اسلامی علیرغم همه ددمنشی و خونخواریش که نسبت به ایرانیان وطن پرست، دموکرات، آزادیخواه و بویژه کمونیستها اعمال کرده است نسبت به اسرای عراقی که در جنگی تجاوزکارانه به ایران حمله کرده بودند چنین اعمال ناشایست و دون صفاتنه ای بکار برده باشند.

ما از زندان ابوغریب از پایگاه آمریکائیان در "الاسد" در سرزمین اشغالی عراق سخن میگوئیم. اسد ما ایرانی نیست، یک اسیر عراقی توسط سربازان کشور "متمدن" آمریکاست. نام وی اسد عبدولکریم عبدولجلیل است. وی در جنگ استعماری امپریالیست آمریکا در عراق به اسارت در آمده است و در پایگاهی که تاریخ از بد سرنوشت بنام خود وی برایش رقم زده است به اسارت نشسته است. جرمش دفاع از تمامیت کشور عراق و مقاومت در مقابل ارتش متجاوز استعماری است. وی یک اسیر به تمام معنا و با همان تعریف و توصیف معاهده بین المللی ژنو است. وی اسیری است که حتی امپریالیستهای متجاوز آمریکائی نیز وی را بنا بر تعریفهای خود اسیر جنگی به حساب میاورند. و "تروریست" و یا "جنگجوی بی قانون" که هزاران نفر از آنها را در افغانستان بدون حضور تلویزیون الجزیره سر بریدند و اجسادشان را در مقابل سنگها انداختند نیستند. وی هرگز در زندان "گوانتانامو" در بخش اشغال شده کوبا در زنجیر استبداد و توحش نوع زندگی آمریکائی نبوده است. اسد ما در زندان الاسد عراق در پایگاه آمریکائیه است.

وی شش روز در زیر شکنجه بوده است. بنا بر توافقنامه ژنو وی فقط موظف بوده رتبه نظامی، نام و تاریخ تولد خود را بیان کند و با بستگانش ارتباط نامه ای و پستی داشته باشد. باید با وی مانند یک انسان بدون توجه به نژاد، مذهب و یا هر مشخصه دیگری رفتار میشده است. باید حیثیت انسانی وی مورد احترام قرار میگرفته است. باید هر سرباز آمریکائی با وی همان رفتاری را میکرد که انتظار داشته با خود وی در صورت اسارت به موجب مقررات معاهده ژنو بنمایند. لیکن بازجویان آمریکائی آنقدر وی را برای کسب اطلاعات غیر مجاز دیگری که دستیابی به آن از طریق شکنجه در توافقنامه های ژنو مردود و محکوم شناخته شده است زیر شکنجه برده اند که به قتل رسیده است.

خبرنگار برنامه تلویزیونی اشپیکل در ماه مه ۲۰۰۴ با یکی از زندانیان آمریکائیه که شاهد قتل اسد بوده است مصاحبه ای به انجام رسانده که آنرا بصورت زنده پخش نموده است. "خبرنگار: روزی را که اسد را آوردند به خاطر میاورید؟

عمید حامد عبید: تاریخ دقیق روزیکه وی را آوردند به خاطر نمیآورم ولی من تا آن روز ۲۵

روز بود که در زندان بسر میبردیم. در آن روز سه نفر را آوردند که یکی از آنها اسد بود. من آخرین نفر صف بودم. وقتی اسد کنار من قرار گرفت از وی پرسیدم که بچه کجاست. وی پاسخ داد منشاء خانواده ما از دولاب است...

پنج دقیقه بعد وی را به سلول انفرادی انداختند و از روز بعد بازجویی وی شروع شد. آنها وقتی میخواستند از یک نفر بازجویی کنند (بقول ما ایرانیها یک نفر را به "زیر هشت" بیرند-توفان) به وی دو روز بیخوابی میدادند... روز سوم وی را پس از دو روز تحمل بیخوابی به بازجویی بردند. بازجویی معمولاً شب تا صبح و تمام روز بعد ادامه دارد. و بعد وی را به سلولش بر میگردانند. در مورد اسد نیز چنین بود. وقتی وی را با خودشان بردند بر روی پاهای خود راه میرفت و وقتی پس از بازجویی میاوردندش وی را بر روی زمین میکشیدند چون توانائی راه رفتن نداشت. وی را به درون سلولش انداختند که در واقع محل دفن وی بود."

عمید حامد عبید سپس در باره مشاهدات خود سخن میگوید که چگونه آنها را خیس میکردند، دستهایشان را بدور گردنشان دستبند زده و سپس از پشت دستها را به پاهایشان وصل میکردند. این روش در آنجا رایج بود. هر بار ده تا پانزده سرباز آمریکائی سفید پوست تعلیم دیده، این مجازات را در پیش انظار دیگران به نمایش میگذارند. اینها کسانی بودند که آمدند و اسد را با خود بردند و نه تنها اسد، اسد فقط آن کسی بود که به قتل رسید، تعداد شکنجه شده ها خیلی بیش از اینها بود.

خبرنگار تلویزیون اشپیکل: شما شاهد قتل اسد بودید؟

عبید: بله اسد بعثت شکنجه شدید قادر به نشستن عادی نبود. آنها آمدند و وی را ایستادند و وی مرتباً خم میشد. سلولهای انفرادی درهای نرده ای دارند. دستهای اسد را با زنجیر بسته بودند و آنها دستهایش را با بالا کشیدن به نرده در ورودی سلول بستند تا ایستاده بماند. لیکن پیکرش از شکنجه چنان در هم شکسته بود که نمیتوانست و نمیتوانست بدنش را ایستاده نگهدارد. وی مقابل این وضعیت مقاومت میکرد. بدنش تکان میخورد تا جان داد."

عبید میگوید که آنها نام نداشتند و آمریکائیها مانند نازیها به آنها تنها یک نمره داده بودند و آنها با شماره شان صدا میزدند.

حق با عبید است، شماره همواره مستعار است و هویت ندارد. میشود یک زندانی را با نام "المپیک ۲۰۰۴" نامید و یا با شماره "۱۹۴۹"، سال تدوین معاهده ژنو. شماره "۲۰۰۰" سال آغاز هزاره سوم نیز نام زیبایی است. کسی نمی فهمد که در پشت این شماره چه کسی و چه چهره ای پنهان است. قربانی، ببخشید، اسیر جنگی شناخته نمیشود تا اسرار وی بر ملا نگرند.

این روش میتواند امر بازجویی را آسان کند. وقتی تعداد اسیر زیاد است و نام بردن به فامیل واقعی، اطلاعات اضافی برای سایر اسرا که از دستگیری نامبرده با خبر میشوند محسوب میگردد، آنوقت کیسه بر سر زندانی کشیدن و شماره را صدا کردن کار بازجویی را تسهیل میکند.

آقای "چارلز گرانر Charles Graner یکی از

متهمین نظامی" ... بقیه در صفحه ۳

شکنجه ابزار تسلط...

آمریکائی و از چهر های زشت شکنجه در زندان ابو غریب که بدون ترس و واهمه به سیم آخر زده است به صراحت میگوید اوامر بالا را اجراء کرده است. وی میباید که در هر صورت سر وی را به زیر آب میکند و حق حیات را در آمریکای "متمن" از وی میکیند، پس چرا حقیقت را نگوید تا شاید مقدار زندانش با تقلیل جرم کم شود. معلوم نیست پس از اینکه وی را در زندان جنایتکاران انداختند و چهار چاقوکش بالای سرش قرار دادند و رئیس ناسیونالیست و فاشیست زندان را که هر روز وی را به حضور پذیرفته و تهدید به مرگ میکند، بالای سرش قرار دادند چه سرنوشت وحشتناکی انتظارش را میکشد. شاید که خودش به سرنوشت اسدها غیبه بخورد. حتی اگر یکسال هم در مجازاتش کاهش دهند باز هم بخت زنده ماندنش زیادتیر میشود.

خانم "سابرینا هارمان" Sabrina Harman یکی دیگر از متهمین به روزنامه واشنگتن پست گفت که واحدش دستورات خود را از سازمان خدمات سری ارتش، سازمان "سیا" و سازمانهای آمریکائی غیر نظامی که با وزارت دفاع آمریکا قرارداد بسته اند میگرفته است.

جان کری که نسخه دوم جرج بوش و نامزد ریاست جمهوری آمریکا است به صراحت در نطق انتخاباتی خویش در فیلادلفیا اظهار داشت: "این فقط پانینیا نیستند که بهای مسئولیت را میپردازند" و آنوقت وی یکسری از فعالیتهای رامزفلا را بر شمرد که استعفای وی را توجیه میکنند.

وزیر جنگ سابق آمریکا آقای جیمز شلزینگر عملیات رامزفلا را در گزارش رسیدگی به شکنجه خانه ابو غریب پیروزی برای "دشمنان آمریکا" نامید. در تمام گزارش بدون اینکه نام رامزفلا را از نظر تاثیرات و عواقب بد سیاسی بر زبان آورند در یک بیان دیپلماتیک از "دفتر وزارت دفاع آمریکا" سخن میگویند که رئیس دفتر آن طبیعتا رامزفلا بوده است. آنها می نویسند که رامزفلا: "به یک روش بازجویی سرگیجه آور" متوسل شده است از جمله اینکه در دسامبر سال ۲۰۰۲ از جمله اجازه استفاده از سگ را برای استفاده از روشهای بازجویی اضطراب برانگیز صادر کرده است. در ژانویه سال ۲۰۰۳ پس از ابراز نگرانیهای مسئولین قضائی ارتش، این موافقت را پس گرفته و در ۱۶ آوریل سال ۲۰۰۳ باب بحث در مورد قرائت دیگری از معاهده ژنو را گشوده است. این امر به ایجاد سردر گمی در سطح فرماندهی منجر شده است. در گزارشات مربوط به این امر تلاش میشود که با تذکر "کاستی در نظام" و یا "کاستی در رهبری" از برخورد مستقیم با پریزینت بوش و رامزفلا وزیر جنگ آمریکا خوداری شود.

ترجمه فارسی این زبان دیپلماتیک این است که فرمان شکنجه از بالا صادر شده است. سپس بحثی آغاز شده که چگونه میتوان از نظر حقوقی و قانونی و قضائی توجیهای برای این امر پیدا کرد تا شکنجه ی مخالفین آمریکا به بهانه حفظ امنیت ملی موجه جلوه گر شود. انتشار بی موقع عکسها، تشدید مبارزه مردم عراق و گستردگی دامنه شکنجه ها که دیگر قابل کتمان نبوده است، دست این نظام شکنجه گر را رو کرده است. حال باید عده ای پیدا شوند تا به رفع و رجوع مسایل

بپردازند. آنها در نظام به کاستیهای دست پیدا کرده اند که با بر طرف کردن آنها نباید دیگر دست کسی رو شود. باید همه درزها را بست. انتشار گزارشات اخیر در مورد شکنجه در زندان خوفناک ابو غریب پایان شکنجه نیست و نبوده است. شکنجه حداقل از زمان کودتای بیست و هشت مرداد و کودتاهای آمریکائی در آسیا و آمریکای لاتین در دستور کار امپریالیست آمریکا قرار داشته است. شکنجه و آدمکشی بخشی جدائی ناپذیر از این نظام است و برای بقاء آن ضروری است.

امروز اسنادی منتشر شده است که آقای هنری کیزینجر وزیر سابق خارجه آمریکا، برنده جایزه صلح؟؟!! نوبل، در کشتار مردم شیلی، آرژانتین، برزیل ... که تحت نام عملیات "کندور" زیر نظر شخص پینوشه جنایتکار انجام میشد دست داشته است. روزنامه نیویورک تایمز خبر میدهد که مدارک بایگائی امنیت ملی آمریکا نشان میدهد که آقای کیزینجر تضییقات علیه نیروهای اپوزیسیون در آمریکای لاتین را مثبت دانسته و به وزیر وقت امور خارجه آرژانتین آقای آدمیرال سزار آگوستو گوستی Admiral Cesar Augusto Guzzetti اظهار داشته است: "ما می فهمیم که شما باید با اقتدار عمل کنید" و بعد به آن افزوده است: "اگر لزومی به انجام کاری باشد باید بسرعت عملی گردد". این سرعت عمل پیشنهادی که زود باید کار را بدون معطلی تمام کرد به قیمت جان ۳۰ هزار نفر انسان آزاده در عملیات "کندور" تمام شده است. در آن موقع آقای بوش بر سر کار نبود. نام رئیس جمهور وقت آمریکا پریزینت نیکسون بود.

اینکه سلسله زنجیر دستورات تا وزارت جنگ آمریکا، شخص رامزفلا وزیر جنگ آمریکا میرسد دیگر بر کسی پنهان نیست. کمیسیونهای بررسی شکنجه در ابو غریب به این اسرار دست یافته اند. کار ژنرال "سانچس" که در مقابل کنگره آمریکا دروغ گفت ظاهرا ساخته است و پیش از موعد به بازتستنگی میروید. نظام امپریالیستی به این قربانیها برای نجات کل سیستم نیاز دارد. "عدالت" در مورد سربازان رده پائین که مستقیما شکنجه میکرده اند و تصاویر غیر قابل انکارشان در دست است با پیگیری و شدت عمل اجراء میشود تا مبادا کسی در مورد بی طرفی نظام دادگستری آمریکا "خدائی نکرده" دچار شک و شبهه گردد ولی هر چه به حلقه های بالای این سلسله زنجیر میرسیم ندای عدالتخواهی ضعیفتر و ضعیفتر میگردد. حتی رقیب انتخاباتی جرج بوش یعنی آقای جان کری درخواست کرده است که رونالد رامزفلا استعفاء دهد. ولی آقای رامزفلا همان نسبتی را با جرج بوش دارد که فلاحیان با رفسنجانی داشت. اگر رامزفلا برود، جرج بوش هم باید برود و وزیر دادگستری و خانم رایس مشاور آقای جرج بوش و چینی معاون ایشان هم باید تشریف خود را ببرند. زیرا نظام آمریکا بر اعدام و شکنجه و تعقیب قرار دارد. هنوز پرونده سازی و اعدام دو کارگر ایتالیائی بنامهای "ساکو" و "وانستی" از خاطره ها نرفته است. حتی اعاده حیثیت از آنها در چارچوب سیاست حقوق بشر آقای کارتر نیز از مکر سیاست امپریالیستها نمیکاهد.

امپریالیستهای آمریکائی وقتی وارد خاک عراق شدند و از رجاله ها و شعبان بی مخها که مجسمه

صدام حسین را بزیر میکشیدند تصویر گرفته و بر سر آنها فرستادند و هلهله دموکراسی راه انداختند وعده کردند، درهای زندانها را باز کنند، زندان ابو غریب را ویران سازند و به نقض حقوق بشر، شکنجه و اعدام رژیم صدام حسین پایان دهند. ابو غریب نمای کامل ددمنشی رژیم صدام بود و نام وی بر بدن مردم ریشه می افکند. ابو غریب را میتوان با قزل قلعه و یا با زندان اوین مقایسه کرد. امپریالیستها نه تنها ابو غریب را خراب نکردند سهل است ده ها هزار نفر را در این بیغوله به زنجیر کشیدند و به جنایاتی دست زدند که صدام حسین ارتکاب به آنها را در خواب هم نمیدید. آنها روی صدام حسین را سفید کردند. وقتی پرونده جنایات امپریالیستها در ابو غریب بر ملا شد امپریالیستها اعلام کردند که برای زدودن لکه ننگی که چند آدم "خود سر" و بقول کیهان لندنی ارگان سیاسی سلطنت طلبان ایرانی و زبان غیر رسمی پنتاگون چند "آدم خاخی" مرتکب شده اند زندان ابو غریب را خراب خواهند کرد باین امید که تنگ را با رنگ از بین ببرند. حال ماههاست از این وعده امپریالیستها گذشته است. آنها نه تنها ابو غریب و پایگاه اسد را خراب نکرده اند مرتب در حال گسترش این زندانها هستند. آنها سرزمین عراق را به شکنجه گاه و زندان بزرگ بدل کرده اند. این آن "جامعه مدنی" است که امپریالیستهای آمریکائی قصد دارند در همه خاور میانه بزرگ و کوچک و متوسط بنا کنند.

در اینجا ما با یک نظم، با دستگاهی منظم برای کسب اقرار روبرو هستیم. در این اداره شکنجه کردن، بیش از صدها نفر، از بازجو گرفته تا شکنجه گر زن و مرد، پزشک قانونی و غیر قانونی، روانشناس، عکاس و فیلمبردار، گزارش نویس، متخصص کمپیوتر، قاضی و حقوق دان و وزیر و وکیل و نظامی و کارشناسان امور امنیتی و زندانبانان فعالیت میکنند و انواع و اقسام ماشین آلات و ادوات شکنجه ایکه در این مکانها وجود دارد باید در جایی طرح ریزی شده و در کارخانه ای ساخته شده باشد. با همه این علوم پیشرفته فیزیکی و شیمی درمانی در این مکان مقدس روبرو هستیم. وگرنه چگونه ممکن است که پزشکان حاضر در زندان ابو غریب اسیری را که در اثر خفگی جان داده است زیر دهنانش را بسته بوده اند، دلیل مرگ را در جواز دفن مسکوت گذارده و علت درگذشت را مرگ طبیعی اعلام کنند و هیچیک از این خانمها و آقایان که در مکتب امپریالیستها درس "دموکراسی" را از بر کرده اند متعرض این وضعیت نشوند. آیا این اگر نظام شکنجه نیست پس چه نام دارد؟

امپریالیستها و نوکرانشان در همه جهان تلاش دارند این جنایات ضد بشری را که از ماهیت امپریالیستها بر میخیزد کار چند آدم بی سر و پا که گویا مقررات نظامی را رعایت نکرده اند جلوه دهند. این عده که خود نیز به دروغهای خویش باور ندارند هرگز مدافع حقوق بشر نیستند. حتی دشمنی آنها با جمهوری اسلامی هم ماهوی نیست. نوع ایرانی آنها کیهان لندنی و پیروانش هستند. برای آنها شکنجه نیروهای خودی ضد حقوق بشر است ولی نقض حقوق غیرخودیها اشکالی ندارد و زبان آنها به افشاعگری و ... **بقیه در صفحه ۴**

است که این گروه مشکوک می‌خواهد جهت مبارزه ملی و مقاومت مردم عراق را به جنگ اسلام با مسیحیت و یا عرب و ایرانی و شیعه و سنی بکشاند تا زمینه برای سرکوب خلقهای منطقه در زمینه چنین توطئه‌هایی بر آورده شود.

افرادی را تصور کنید که سفیهاه بر این نظردند با گروگانگیری چند آدم معمولی میتوانند خواهان تغییر مناسبات تولیدی نظام سرمایه داری در جهان و یا نابودی کامل امپریالیسم در حال و آتی باشند. سفیهای که چنین خواستهای غیر عقلانی و تحقق‌ناپذیر را مطرح میکنند از این راه بی خبری، جهالت خرده بورژوازی و یا ماهیت مشکوک خویش را به نمایش میگذارند.

مگر میشود با تهدید به قتل چند عدد گروگان چهره جهان را تغییر داد. امپریالیستها اگر غم ملتها و انسانها را بدل داشتند هرگز به تجاوز وحشیانه و کشتار بیش از ۶۰ هزار نفر از مردم عراق دست نمیزدند. جان چند نفر گروگان برای آنها پیشیزی ارزش ندارد و فقط آبی است به آسیاب تبلیغاتی آنها. جهانی که چهره اش با تهدید به مرگ چند گروگان تغییر کند با گرفتن چند گروگان از صف مقابل بازم چهره اش و این بار در خلاف عکس قابل تغییر است. تحول انقلابی جامعه و روندی که برای این تحول در طی سالهای مدید ضرورت دارد را نمیشود با تهدید به سر بریدن چند گروگان جایگزین کرد. این افراد از انقلاب و نقش مردم و چگونگی تحولات اجتماعی هیچ نفهمیده اند.

هنوز مرکب درخواست نخستین این عده خشک نشده است که مدعی شده اند که برای آزادی گروگانها باید دولت فرانسه به آنها ۵ میلیون دلار بپردازد، در عملیات نظامی در عراق شرکت نکند و قرارداد های تجاری با رژیم عراق منعقد نماند. این خواستها نیز خواستهای مشکوکی است. نخست اینکه فرانسه در عملیات نظامی شرکت نکرده و از قرار معلوم قصد هم ندارد در آینده باین کار مبادرت ورزد. پس درخواست این گروه فاقد موضوعیت است و فقط برای رد گم کردن مطرح شده است، دوم اینکه مبلغ ناقابل ۵ میلیون دلار برای دولت فرانسه مقداری نیست که آنها نتوانند بپردازند. ولی پرداخت چنین باجی بی حیثیتی سیاسی فرانسه را بدنبال دارد که از آن نه اعراب و عراقیها بلکه اسرائیل و آمریکا استفاده میکنند، سوم اینکه این گروه یقه آمریکا را که همه قراردادهای نان آبدار را به شرکتهای آمریکایی داده است و اخیرا نیز تا حدی سبیل آلمانها را چرب نموده است، رها ساخته و از فرانسویها میخواهند که قراردادی با دولت عراق نیندند و از آمریکا سهم خویش را طلب نکنند. در حقیقت این خواست مضحک خواست پنتاگون است که ناراضی خویش را از طلبکاری فرانسه اعلام میکند.

متأسفانه همواره روشهای مبارزه جدا از توده های مردم، حرکاتی که مردم را در مبارزه سیاسی شرکت ندهد و نخواهد با دست مردم به... بقیه در صفحه ۵

دیپلمات ایرانی به فعالیت برای تحریک احساسات و ایجاد تفرقه مذهبی و فرقه ای در عراق مشغول بوده است و دعوی شیعه و سنی راه انداخته است. جالب آن است که اتهامات این گروه جدید التاسیس شبیه اتهامات وزرای دست نشانده دولت عراق نسبت به ایران است. روشن نیست که یک گروه بی اعتبار و بی ریشه چگونه توانسته از وجود ۵۰۰ نفر اسیری که تحویل دولت صدام حسین نشده اند خبر داشته باشد. مسئولین سازمان ملل متحد و کنوانسیون ژنو که صورت اسامی اسرای جنگی را داشته اند چنین ادعائی مطرح نکرده اند ولی یک گروه معلوم الحال که بنظر میرسد دستش از آستین وزیر جنگ عراق در آمده است و یا آلوده به ویروسهای آقای ایادعلوی باشد چنین ادعاهای بزرگتر از دهانش میکند.

حال این را داشته باشیم تا با پرده دیگر این نماینده روبرو شویم. مطبوعات خبر دادند که دو خبرنگار مطبوعات فرانسوی بنامهای "کریستیان چزنو" و "ژرژ مالبرونو" توسط یک گروه افراطی اسلامی بنام "ارتش اسلامی عراق" در ۲۰ ماه اوت ربوده شده اند. این گروه اسلامی از دولت فرانسه خواسته است مصوبه خویش را در مورد منع استفاده از حجاب اسلامی که در اول ماه اوت ۲۰۰۴ در مدارس فرانسه باجرا غذارده میشود پس بگیرد. در غیر این صورت سر خبرنگاران فرانسوی را میبردند.

کمی به درخواستهای مشکوک این گروه توجه کنید. این گروه جدید التاسیس اسلامی خواهان پس گرفتن مصوبه مجلس فرانسه در مورد منع استفاده از تمامی علائم مذهبی در مدارس نیست. آنها فقط میخواهند که ممنوعیتی در مورد مسلمانها وجود نداشته باشد. اگر این ممنوعیت در مورد سایر ادیان اعمال شود باب طبع آنها میباشد.

مورد مشکوک دوم این است که لغو ممنوعیت استفاده از حجاب اسلامی در مدارس فرانسه چه ربطی به اشغال خاک عراق توسط امپریالیستهای آمریکا و انگلیس و متحدان آنها دارد. و درخواست مشکوک چنین عملی به کجای نهضت مقاومت خلقهای عراق یاری میرساند. این حقیقت همه دانسته است که فرانسه و آلمان که از مخالفان تسخیر خاک عراق بوده اند نمیتوانند برانگیزنده این همه کینه شتری در عراق باشند. این گروه اسلامی هوادار وزیر جنگ عراق و شاید هم وزیر جنگ آمریکا چگونه میخواهد این "مبارزه ضد استعماری" خویش را توجیه کرده و سر و ته آنرا هم بیاورد. بر فرض محال امپریالیست فرانسه باین خواسته سخیف تن در میداد آیا اشغال خاک عراق به پایان رسیده بود؟

آیا این امر پیروزی برای ملت عراق محسوب میشود و یا برای وزارت جنگ آمریکا؟ مورد مشکوک دیگر این عملیات در این

شکنجه ابزار تسلط...

اعتراض گشوده نمیشود. منطق آنها منطق رژیم جمهوری اسلامیست. هرگز نشریه این آدمخواران در مورد افشاء جنایات آمریکاییها و برملا کردن جنایاتی که دنیا را تکان داده است قلم بر کاغذ نمیببرد ولی تا دلتان بخواهد حاضرند با صهیونیستهای اسرائیل در مورد "تسلیمات اتمی" ایران همصدا شده و حنجره پاره کنند و صفحات بی بو و خاصیت نشریه دروغپرداز خود را از تحریکات و جعلیات مملو سازند، جعل سند کنند و ارتجاع جهانی را به تجاوز به ایران و بر پا کردن زندانهای ابو غریب تشویق نمایند.

ما بارها گفته و تکرار میکنیم که بر خورد به مسئله تجاوز امپریالیست آمریکا به کشور مستقل عراق از جمله سنگ محکی برای نیروهای انقلابی، مترقی، دموکرات، میهن پرست و آزادیخواه ایران و مرزبندی با دشمنان آشکار مردم کشور ماست. سلطنت طلبان، "حزب توده ایران"، "سازمان فدائیان اکثریت"، ناسیونال شونیستهای مرتجع کرد و آذری و "حزب کمونیست کارگری ایران" که اقلیت ناچیزی در مقابل خلق ۷۰ میلیونی ایران هستند دشمنان مردم ایرانند و در دشمنی با مردم عملا همدست جمهوری اسلامی ایرانند. باید این جبهه ارتجعی را در هم شکست و ماهیت آنها را که همگی هوادار استقرار وضعیت عراق در ایران هستند بر ملا کرد. همانگونه که خلقهای عراق دشمنان خویش را روزانه نابود و درو میکنند، خلقهای ایران نیز این وظیفه انقلابی را بعهده خواهند گرفت.

وزیر جنگ "ارتش اسلامی

آمریکاییها چه ماری را علیه ایران دارند در عراق پرورش میدهند. آنها عوامل مستقیم استعمار و تروریستهای کراواتی هستند که در محضر پنتاگون آنها را با قدری پودر و ماتیک "دموکراسی" بزک کرده اند. دقیقاً مانند اربابشان رامزفلد.

در تاریخ دیپلماتیک بی سابقه است که یک مقام رسمی کشوری چنین تهدیدی را بر زبان بیاورد. گویا ابله تر از سخنگویان رژیم جمهوری اسلامی نیز عناصری یافت میشوند.

این همه نفرت در کلام وزیر سرسپرده جنگ عراق نسبت به ایران و ایرانی علامت نیکی برای آینده نیست و نشانه آن است که امپریالیستها چه آشی را برای منطقه پخته اند.

در همین اثناء بود که با حملات جدیدی نسبت به ایران مواجه شدیم.

گروه گمنامی موسوم به "ارتش اسلامی عراق" در روز چهارم ماه اوت با زدیدن فریدون جهانی کنسول جمهوری اسلامی در کربلا از خود نامی بجای گذاشت. این گروه در روز ۱۵ اوت با تعیین مهلتی ۴۸ ساعته خواستار آزادی ۵۰۰ اسیر عراقی که به ادعای آنها از زمان جنگ ۸ ساله در ایران اسیرند شد. سپس گفته شد که این

وزیر جنگ "ارتش اسلامی..."

ایجاد تحول دست یازد میتواند براحتی نیز مورد سوء استفاده دشمن قرار گیرد. یک تفنگ و مسلسل بخودی خود "انقلابی" نیست. این اسلحه میتواند در خدمت یا سیاست فاشیستی بسیار "ضد انقلابی" هم باشد. اسلحه بخودی خود بیانگر ماهیت معینی نیست. بیطرف است. بمب را هر دو طرف درگیر مبارزه میتوانند بکار گیرند. مهم سیاستی که بر این عملیات حاکم است و جهت حرکت آنرا نشان میدهد. از این گذشته مبارزه انقلابی با پرتاب چند بمب به ثمر نمیرسد. باید مردم را تشویق کرد در مبارزه سیاسی شرکت کنند. ارتجاع هرگز نمیتواند از این اسلحه برای مدت مدید استفاده کند. زیرا بسیج مردم و شرکت دادن آنها در سرنوشتشان و سیاسی کردن آنها همواره به ضرر ارتجاع و امپریالیسم تمام میشود. این است که توسل به این روش مبارزه دست امپریالیسم و ارتجاع را میبندد و مشعل روشنی را بر سر راه آزادی مردم میگیرد. باید در مبارزه همواره به روشهایی توسل جست که ارتجاع بنا بر ماهیت خویش از توسل به آنها پرهیز میکند. آنوقت نمیتواند سوء استفاده ای بعمل آید و اگر چنین فرضی را بپذیریم عمر عملشان کوتاه خواهد بود.

این گروه اسلامی که ظاهراً نام پرطمطراق "ارتش اسلامی" را بر خود نهاده است از زمره آن گروههایی است که با احتمال بسیار قوی یا مستقیماً زیر نظر سازمانهای جاسوسی امپریالیستی و صهیونیستی کار میکند و یا با عمال و جاسوسان آنها آلوده است و مثنی سفیه و ماجراجو را آلت دست خود کرده اند و با دست آنها سیاستهای خویش را پیاده میکنند. این دستاورد وزیر جنگ عراق است. ارتش این وزیر جنگ عراقی، ارتشی اسلامی است. مبارک است.

امپریالیستها و مرتجعین بهر جنایتی متوسل میشوند و هر کاری از عهده آنها بر می آید. آنها خودشان مجربترین بمب گذاران و گروگانگیرها هستند. ما باید هشیار باشیم و فریب تبلیغات آنها را نخوریم.

این "ارتش اسلامی عراق" معلوم الحال آلت فعل حکومت بغداد است و میخواید با رژیم ایران و فرانسه و شاید هم آلمان مقابله به مثل کند.

حامیان تروریسم دموکرا...

را با نام تروریست دیگری بنام نواب صفوی مزین کنند بویژه فریاد سلطنت طلبان ایرانی و ارگان سیاسی آنها کیهان لندنی نشریه فارسی زبان پنتاگون در ایران به هوا میرود که چه نشسته آید یک رژیم تروریستی به تجلیل از تروریستها مشغول است و به صادرات تروریسم دست میزند.

اگر در عراق مردم مسلح شوند تا از شرافت، حیثیت و غرور ملی خویش در مقابل نیروهای استعماری به دفاع پردازند از جانب سلطنت طلبان ایرانی و با دارو دسته های متحدشان در متن "سناریوی

سفید" یعنی "حزب کمونیست کارگری" در همه انواع و اقسام آن، به تروریسم متهم میشوند زیرا برای مثنی بی وطن و نوکران امپریالیست آمریکا و اجانب هر مبارزه ای علیه این امپریالیست عملی تروریستی است.

آنوقت چون آنها خودشان در ایران پایگاهی ندارند و به نیروی مردم متکی نیستند آرزو میکنند و دست به دامان آمریکا میشوند تا به ایران تجاوز کرده قتل عام کند تا این سلطنت طلبان خود فروخته و نوکر بیگانه بر گورستانهای مملو از اجساد ایرانیها به حکومت برسند و منابع ملی ایران را مجدداً بر باد دهند.

انتقادات آنها نسبت به ترور و تروریسم از روی اصولیت نیست. از روی حسابگریهای تاجر مسلکانه سیاسی است.

جرج بوش رئیس جمهور وقت آمریکا یک تروریست و زورگوی جهانی به تمام معنی است. تاریخ کمتر آدمی را به این پیشروی میشناسد که روز روشن دروغ بگوید و به فرمانش بر سر مردم بمب بریزند و در رسانه های گروهی به سبک لاتها ظاهر شود و با زبان تهدید و ارباب سخن بگوید. وی نقش هیتلر و گوبلز را یک جا بازی میکند.

امپریالیست آمریکا بخشی در سازمان "سیا" را برای ترور رهبران و مبارزان راه طبقه کارگر و مخالفین امپریالیست آمریکا تشکیل داده است و به آنها کمک مالی فراوان میکند. یکی از این تروریستها که یک کوبائی فراری است توسط آمریکائیها برای عملیات تروریستی آموزش دیده است. اسم این شخص که امروز ۷۶ سال از عمر تروریستی و بیهوده اش میگذرد آقای "لونیس پوزادا کارلیس" Luis Posada Carriles میباشد. دست ایشان در ۵۰ اقدام تروریستی مشاهده شده است و تا مرفق به خون نیروهای انقلابی آغشته است. وی در دهه ۱۹۸۰ یکی از مهمترین مشاوران دیکتاتورهای آمریکای مرکزی در مبارزه با نیروهای انقلابی بوده است. وی علیه فیدل کاسترو رهبر مردم کوبا و بسیاری نمایندگان کشور کوبا به اقدامات تروریستی توسل جسته که به مرگ بسیاری از آنها منجر شده است. نظیر همین اقدامات را امپریالیست انگلستان پس از پیروزی بلشویکها در انقلاب کبیر روسیه علیه نمایندگان اتحاد جماهیر شوروی در خارجه سازمان میداد و آنها را به قتل میرسانید. چنین روشهایی از جانب امپریالیستها بهیچوجه جدید نیست و سابقه طولانی دارد.

این جنایتکار کوبائی فراری با کار گذاردن یک بمب در هواپیمای مسافر بری کوبائی بنام شرکت "کوبانا" در سال ۱۹۷۶ تعداد ۷۳ نفر را به قتل رسانید. این جنایتکار که بارها اعلام کرده که آموزش خویش را از سازمان "سیا" گرفته است سرانجام همراه با عده ای از همکارانش در سال ۲۰۰۰ در پاناما در هنگام عبور از مرز با گذرنامه جعلی دستگیر شد. وی میخواست در تدارک قتل فیدل کاسترو که در کنفرانس سران آمریکای جنوبی در نوامبر سال

۲۰۰۴ شرکت داشت نقش جنایتکارانه خویش را ابقاء نماید.

خانم "میریبا مسکوزو" Mireya Moscoso رئیس جمهور پاناما که تا آخر ماه اوت این مقام را دارا بود شش روز قبل از خاتمه دوران ریاستش چهار کوبائی تروریست را در هماهنگی با آمریکا و با اطلاع به سفیر سابق آنها در پاناما آقای "سیمون فرو" Simon Ferro آزاد ساخت. سه نفر از این جنایتکاران که در تدارک ترور فیدل کاسترو شرکت داشتند راهی "مهد دموکراسی" کشور ایالات متحده آمریکا گشته اند. و آقای "پوزادا" پس از آزادی به کشور تروریست پرور هندوراس همان جائیکه ضد انقلاب "ایران - کنترآ" علیه نهضت ساندنیستها سنگر گرفته بود و از جانب آقای ریگان تغذیه میشد رهسپار شد.

مفسرین مطبوعاتی بر این نظرند که رئیس جمهور پاناما که مناسبات حسنه با آمریکائیها دارد چون انتظار تقاضای استرداد تروریستها از طرف کوبا و یا ونزوئلا را میکشیده است قیل از رسیدن تقاضانامه آنها به آزادی این جنایتکاران مبادرت ورزیده تا به عضویت کانون دشمنان تروریسم بپیوندد. کشور کوبا و ونزوئلا متعاقب این اقدام بیشرمانه تروریستی مناسبات دیپلماتیک خویش را با پانامای دست نشانده آمریکا قطع کردند.

حتی اگر این نظریه مفسرین را کاملاً بپذیریم یک نکته اساسی تر را نباید از نظر فرو گذار کنیم و آن اینکه انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نزدیک است و معلوم نیست که جرج بوش علیرغم سینه زدن سلطنت طلبان ایرانی پشت سر وی موفق شود بدون تقلب در انتخابات به قدرت برسد. وی بهر دانه رای نیاز وافر دارد. جرج بوش برای جلب نظر سازمانهای با نفوذ تروریستها و فلوریدا یا در میانی کرده است تا پاناما این آدمکشان را آزاد سازد و راهی آمریکا بنماید تا این سازمانهای پر نفوذ تروریستی با علم به حمایت جرج بوش از آنها به جرج بوش رای دهند. انتخابات متعفن آمریکا که ظاهراً با رای مردم نما "دموکراتیک" به آن داده شده، بر دسپسه و توطئه بنا شده است و شگفتی ندارد وقتی شاهد باشیم که این روسای جمهور با چه بی شرمی دروغ میگویند، جنایت میکنند و بعد مدعی حمایت از حقوق بشر، حامی مجازات تروریستها و پیگرد جهانی آنها میگردند. آنها قیافه "دموکرات" بخود میگیرند و "تمدن"، خویش را بر خ خلقهای زیر سلطه میکشند. تروریسم آنها "تمدنانه" و "دموکراتیک" است. امپریالیست آمریکا دشمن شماره یک بشریت است. امپریالیستی که با این شیوه ها بخواید رهبران خویش را بر مسند حکومت بنشانند نشانی از "آدمیت" ندارد. وحشی و خطرناک و دشمن همه مردم جهان است. نیروهای انقلابی باید امپریالیست آمریکا را آماج حملات خود قرار دهند و وی را بنام اسلیش که "امپریالیست آمریکاست" بنامند.

مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

اشک تمساح برای...

پرولتاری بود. اسقفهای ارتدوکس و ملاهای شیعه و سنی به پیوسته‌های تاریخ خزیده بودند و در انتظار مرگ تدریجی خویش انتظار میکشیدند و دعا میخواندند. آنها هرگز به مخپله خویش نیز خطور نمیدادند که روزی رویزیونیستها به نجات آنها همت گذارده و دست نجات و همکاری به سوی آنها دراز کنند و نیازمند آنها بشوند. ملت‌های شوروی و روشنفکران زحمتکشان نیز شاهد این برخورد پرولتاری به مسئله ریشه دار مذهب بودند و آنرا مورد تأیید قرار میدادند.

همینکه دست رویزیونیستها رو شد و ناچار شدند در تکامل خویش از رویزیونیسیم به سوسیال امپریالیسم و از سوسیال امپریالیسم به امپریالیسم عریان و قبول اقتصاد بازار بجای اقتصاد دولتی و تقدس مالکیت خصوصی بر وسایل تولید پا بگذارند آنوقت نیز حربه مذهب برای تحمیل توده های مردم و حواله آنها به بهشت برین تا جهنم جامعه روسیه برایشان به امید آینده نا روشن قابل تحملتر باشد ضرورت پیدا کرد. سرمایه داری عریان به داروی مسکن مذهب، به افیون توده ها نیاز داشت. آقای «یلتسین» عضو کمیته مرکزی «حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی» به گورستانهای تاریخ روسیه تزاری رفت و عکسبرداریهای «راسپوتین» را از سوراخهای موش بیرون کشید، کلاهی بوقی و مقدس بر سرشان نهاد و عبائی بر گرده شان کرد و دهان کف کرده از ودکا و در حالیکه در محراب کلیسا تلو تلو میخورد کلیسای ارتدوکس را بیاری طلبید و آنها را به طور رسمی به حضور پذیرفت و از آنها تقدیر و تجلیل نمود، و به مبارزه علیه مذهب در زمان استالین کبیر تاخت و خود نیز دعاگویان رهسپار کلیسا گشت. رسانه های گروهی را به خدمت گرفت تا در مورد حقانیت دین مسیح و بویژه بخش ارتدوکس آن تبلیغ کنند. «یلتسین» و بعد از وی آقای «پوتین» بیک نسبت از کلیسای ارتدوکس برای حفظ قدرت طبقه حاکم طلب یاری نمودند. امروز کلیسای ارتدوکس مانند دوران مخوف تزارها که انسانها را با شلاق به گاری می بستند تا اسبها استراحت کنند و برای جان هزاران سرباز روسیه که قربانیان جنگهای دولت تزار بودند دعا میکردند و آنها را از زیر کتاب مقدس قبل از رهسپار شدن به میدان بی بازگشت جنگ میگذرانند تا در موقع مرگ رستگار شوند، باز به صحنه آمده است و در خدمت طبقه حاکم جدید روسیه قار گرفته است.

همین چند روز پیش در اوایل ماه سپتامبر سال ۲۰۰۴ تصویر مقدس مریم را که در انقلاب اکتبر از بین رفته بود با سلام و صلوات از طرف کلیسای کاتولیک و به ابتکار پاپ اعظم به روسیه با تبلیغات فراوان بازگردانیدند. این اثر که اصلش در انقلاب اکتبر نابود شد بازسازی گردید و بدلش را با سیاست مودیانه با نگهداری در اطاق پاپ به مدت ده سال تیرک کردند تا مجددا مقدس شود. حال این بدل مقدس شده را به روسیه بازگردانیده اند تا تصویر مقدس «مادر خدا» به زادگاهش بازگردد و کسی متوجه نشود که تصویر جعلی را باید بعنوان اصل قالب کنند. بگذریم که اصلش نیز تحفه ای نبود و جنبه مقدس هرگز نداشت چه به

رسد به نسخه بدلی آن. لیکن کلیسا و بورژوازی روسیه به این گونه مساعدتها نیاز وافر دارند. «یلتسین» کار رویزیونیستها را به انتها رسانید و پرچم داس و چکش را که رویزیونیستها هنوز برای فریب طبقه کارگر شوروی و جهان حفظ کرده بودند با پرچم سه رنگ تزارهای مخوف روسیه این مظاهر ارتجاع سیاه در اروپا تعویض نمود. ولی پرچم سه رنگ تزار تجلی ستم ملی به ملت‌های غیر روس بود که لنین وضعیت آنها را در دوران تزار به ملت‌های زندانی تشبیه میکرد. لنین از زندان ملل در روسیه تزاری سخن میگفت. استقرار سوسیالیسم در زمان لنین و استالین به این وضعیت خاتمه داد ولی با روی کار آمدن رویزیونیستها خروشقی تزارها را مسیح وار از قبر تاریخ بدر آوردند. پرچم سه رنگ روسیه تزاری توهین مستقیم به همه ملت‌های روسیه است.

جهتگیری حکومت به نفع نوع خاصی از مذهب و آنهم نوع بنیادگرای مذهب مسیحیت نمیتواند در کشوری که میلیونها ملت‌های تحت سلطه در آن مسلمان هستند موجی از دشمنی مذهبی و نفرت ملی ایجاد نکند. مردم هر روز در کنار غارت منابع طبیعی چین و ستم ملی شاهد این تضییقات و توهینها و برتری طلبیها هستند. اگر قرار باشد، دولت بی طرفی. خویش را در مورد مذهب زیر پا بگذارد ولی از همه اتباع خود و حتی اتباع مسلمان مالیات بگیرد که آنرا در راه تبلیغ کردن کلیسای ارتدوکس هزینه کند نباید شکفت زده شود که ملت‌های مسلمان این عمل را توهین به مقدسات و سنتها و فرهنگ خود تلقی کرده و به خشونت متوسل شوند تا خویش را از زیر سلطه روسهای ارتدوکس نجات دهند. در حقیقت دولت روسیه به دولتی باج گیر از مسلمانان برای تقویت اسقفهای ارتدوکس بدل شده است. این دولت روسیه است که مذهب را از گورستان تاریخ روسیه در آورده و با آن ملل روسیه را علیه هم تحریک کرده و همبستگی ضد ارتجاعی آنها را بر هم میزند.

این موج خشونت در زمانیکه ایده آل سوسیالیسم در روسیه از بین رفته است و مذهب به تکیه گاه نظری انسانها و ملت‌ها بدل شده است که در آن راه نجات بشریت و پایان دادن به ستم ملی را می جویند براحتی ابعاد غم انگیز و هولناکی بخود میگیرد. گروگانگیری کودکان در مدرسه ای در شهر «بسلان» در قفقاز و آنهم نه در چین بلکه در «اوستیای شمالی» north ossetian که منجر به سیصد سی و پنج قربانی و بیش از ۶۰۰ زخمی شد بهیچوجه اقدام موجهی نیست. این منطق درست است که روسها وحشیانه شهر سیصد هزار نفره «گروسی» پایتخت چین را با خاک یکسان کرده اند و صدها کودک چینی را بیرحمانه به قتل رسانده اند. این درست است که ملت چین زیر سلطه تزارهای نوین در روسیه است و از حقوق ملی خویش محروم گردیده است، ولی این درست نیست که مدعیان مبارزه برای رفع ستم و برسیمت شناساندن حق حیات با هویت مستقل ملی خویش به همان وسایل نا موجهی متوسل شوند که روسها به آن توسل میجویند. چنین روش نا امیدانه و کور و بدون هدف در مبارزه فقط انزجار افکار عمومی را بر علیه مقاومت مردم چین بر می انگیزد و دست تزارهای نوین را در قتل عام آنها آزاد میگذارد. این روش مبارزه میتواند

براحتی مورد سو استفاده دشمن نیز قرار گیرد. همه امپریالیستهای جهان یک صدا از قتل عامی که روسها براه انداختند تحت عنوان اینکه راهی برای «پوتین» مانده بود حمایت کردند. جرج بوش به حمایت «پوتین» در عراق نیاز دارد حال چه ضرری دارد اگر وی از کیسه مردم چین ببخشد. آقای گرهارد شرودر صدراعظم آلمان فدرال حتی انتخاب قلابی عامل دست نشانده مسکو در چین را خیلی «دموکرات منشانه» مورد تأیید قرار داد. البته جای شگفتی نیست که آقای شرودر مفهوم دموکراسی طبقاتی را بهتر از روشنفکران چینمای ضد کمونیست ایرانی میفهمد و بدان عمل میکند.

ناسیونالیسم شونیسیم کور که نفرت ملی را تبلیغ میکند و به قتل عام متوسل میگردد فقط میتواند به تقویت نفرت ملی منجر شود. پان اسلامیسیم ارتجاعی نیز راه نجات مردم چین نیست. مردم این حیطه تنها با همکاری با کمونیستهای اصیل شوروی، با لنینیستهای بزرگ آن کشور میتوانند به ایجاد جبهه گسترده ای علیه امپریالیست روس، بر ضد ستم ملی و جدائی دین از دولت دست بزنند. با این برنامه روشن و انترناسیونالیستی است که موفق به کسب اعتبار بین المللی شده و افکار عمومی را به سمت خود جلب کرده و با پاکیزه نگهداشتن صفوف خود میدان را بر پرووکاتورها و جاسوسان دشمن تنگ میکند.

تهاجم سربازان روس به مدرسه در حالیکه صدها کودک در آن گرفتار گروگانگیرها بودند و انتشار اخباری مبنی بر مین گذاری، وجود اعراب در میان چچنها که صحت و سقمش قابل بازرسی نیست و یا مسلح کردن افراد شخصی غیر مسئول و اعزام آنها به سمت مدرسه در حالیکه آشفته بازاری که بوجود آمده بود قابل کنترل نبود، صحنه های دلخراشی از بربریت به نمایش گذارد. در این مبارزه جای یک رهبری کمونیستی انقلابی خالیست تا جنبشی را که خواستههایش

محقانه است به راه درست بکشاند و مانع شود به اقداماتی متوسل شوند که انزجار برانگیز است و جنبش محقانه ای را به انفراد کامل بکشانند. توسل به بنیادگرایی اسلامی به مسلخ بردن مردم چین و تضعیف جنبش مقاومت آنها است و اقبال جهانی نمی یابد.

در کنار این وضعیت مغشوش فراموش نکنیم که چین بزرگ راه انتقال نفت بحر خزر به روسیه و اروپاست. امپریالیست روسیه نمیتواند نظارت بر این بزرگ راه را براحتی از دست بدهد. وی در چین به همان بازی ای دست میزند که امپریالیست آمریکا در عراق دست زده است.

دولتهای ترکیه، گرجستان، آذربایجان، آمریکا و انگلیس و اسرائیل در بحران چین منافع حیاتی دارند. زیرا وجود یک منطقه بحرانی، یاری میکند تا نفت بحر خزر از گرجستان و ترکیه بگذرد و به اسرائیل برسد و بدست آمریکا و انگلیس که سرمایه گذاری هنگفتی در احداث لوله های انتقالی نفت از بحر خزر به دریای سیاه و جنوب ترکیه به بندر جبهان در دریای مدیترانه کرده اند بیافتد. بحران چین یک جنگ فرسایشی علیه امپریالیست روسیه است تا در مرزهای جنوبی خویش همیشه مشغول باشد. حمایت... بقیه در صفحه ۹

تبلیغات امپریالیستها محصول ماشین جعلیات آنهاست

بمب اتمی اسرائیل...

تخریب اوضاع اقتصادی کره شمالی و ادامه حضور در کره جنوبی و دریای آرام و تهدید مرز شرقی و شمالی چین و کنترل ژاپن نیاز دارند.

امپریالیست آمریکا میخواست با شرکت کنفرانسی از ممالک روسیه، چین، ژاپن، کره جنوبی، کره شمالی و ایالات متحده آمریکا، کره شمالی را تا حد ممکن زیر فشار دیپلماتیک بگذارد تا از پژوهشهای اتمی دست بر دارد. سر و صدای خطر "ممالک شرور" مایع حیاتیخشی است که جرج بوش به رگ کنسر نهایی تسلیحاتی امپریالیست آمریکا میزند تا از تأثیرات آن سرمست شوند و بر ضرورت ادامه بقاء این صنایع تکیه کنند.

هنوز صدای نعره های جرج بوش آرام نگرفته است که حال معلوم شده کشور مستعمره و اشغالی کره جنوبی سالهاست به تحقیقات اتمی زیر نظر جاسوسان امپریالیست آمریکا اشتغال داشته و این تحقیقات را از دید جهانیان مستور میکرده است. کره جنوبی به آزمایشات فراوانی برای غنی کردن اورانیوم دست زده و در این امر موفقیت بدست آورده است. ولی کره جنوبی قرار داد منع گسترش سلاحهای هسته ای را امضاء کرده است ولی زیرجلگی به این کار اشتغال داشته است. این به این مفهوم است که کره جنوبی دنیا را فریب داده است و در چند قدمی بمب اتمی است. کره جنوبی پس از برملا شدن فعالیتش در زمینه ساختن بمب اتمی بصورت مسخره ای اعلام کرده است که دانشمندان کره جنوبی بدون اطلاع دولت به این کار دست زده اند.

حتی جمهوری دروغگوی اسلامی در ایران نیز چنین دروغ بیشمارانه ای را در مورد پژوهشهای محقانه اتمی ایران نگفته است. حال نه غیرت جرج بوش، نه غیرت اروپائیها و نه غیرت سلطنت طلبان ایرانی به رهبری کیهان لندنی و "حزب کمونیست کارگری ایران"، نه غیرت آریل شارون و نه غیرت البرادعی و نه غیرت دشمنان و مخالفین خائن پژوهشهای هسته ای در ایران به جوش می آید. بمب اتمی کره جنوبی زیر سبیلی رد میشود. زیرا بمب اتمی کره جنوبی "مموکراتیک"، محصول جامعه "آزاد" و "مدنی" است لذا خوب است و بمب اتمی کره شمالی بد است و "استالینی" است. این است منطق دورویانه امپریالیستی و این منطق ثابت میکند که ممالک جهان نباید سرنوشت سیاسی کشور خویش را ملعبه دست امپریالیستها و شانناژهای آنها قرار دهند. امپریالیستها هر لحظه و هر جا اراده کنند از بمب اتمی بدون واهمه و ناراحتی وجدان استفاده خواهند کرد.

آیا میتوان به ابراز نگرانیهای دروغین امپریالیستها و صهیونیستها از بابت خطر بکار برد بمب اتمی اعتماد کرد. هرگز! کره شمالی برای حفظ استقلال و شرافت خویش به این پژوهشهای هسته ای نیاز دارد و باید آنرا به پایان برساند. با امپریالیستهای آدمخوار فقط با این زبان میتوان سخن گفت. دانستن زبان انگلیسی برای تفاهم کافی نیست. زبان هسته ای، زبان قابل فهم آنهاست.

آب که از سر گذشت....

غیر قانونی از مرز است که حداقل ۲۵ سال زندان دارد. اسرای این عده از جمله عبارت بوده اند از یک راننده تاکسی، یک مغازه دار و یکی از قضات عالیرتبه دیوان عالی قضائی افغانستان.

وضعیت مضحک و عجیبی پدید آمده است که با هر توضیح آمریکائی ها خنده دارتر میشود. سه نفر آدمکش حرفه ای با ساز و برگ کامل، سر خود با تحمل خطر اسارت بدست طالبان و یا مامورین دولتی حکومت افغانستان و کلاه گذاردن بر سر نیروهای بین المللی حافظ نظم و ارتش متجاوز آمریکا وارد افغانستان شده، بطور علنی رفت و آمد داشته، سرخود بر اساس سلیقه شخصی در منطقه جنگی و خطرناک اسیر گرفته، زندانی کرده، شکنجه داده، نتایج شکنجه را به وزارت دفاع (بخوانید جنگ آمریکا توفان) گزارش کرده، از جیب مبارک تغذیه نموده و بر جان و مال ناموس مردم افغانستان مسلط شده و همه این اقدامات را بدون اطلاع آمریکائیها و بیخ گوش آنها انجام داده و کوچکترین انتظاری هم از مقامات آمریکائی نداشته اند. آیا معجزه ای به وقوع نپیوسته است؟

افکار عمومی جهان گوشش دیگر به دروغهای امپریالیستها عادت کرده است حال یک دروغ دیگر نیز به کوه دروغهای آنها افزوده شود فرق چندانی نمیکند. از قدیم گفته اند آب که از سر بگذرد چه یک نی چه صد نی.

واقعیت لیکن چیز دیگریست. دولت رسمی و منتخب آمریکا رسماً دستور قتل صادر میکند. خمینی دستور قتل سلمان رشدی را صادر کرد و این امر بدرستی با اعتراض جهانی نیروهای مترقی روبرو شد. لیکن کاری که در مورد خمینی زشت و قابل سرزنش بود در مورد آمریکا نه زشت است و نه قابل سرزنش. اگر کار سعید امامی و سعید مرتضوی در تعقیب مخالفین رژیم ایران و بکار انداختن ماشین قتلهای زنجیره ای و برپائی زندانهای مخفی و خصوصی عملی زشت ضد انسانی برخلاف مقررات بین المللی و نقض حقوق بشر و جریحه دار کردن حیثیت انسانی است در مورد آمریکا که مدعی حمایت از حقوق بشر است و ظاهراً اسارت و زندان و شکنجه را با حسن نیت انجام میدهد، عین حمایت از حقوق بشر محسوب میشود و نمیتوان بر وی خرده گرفت. در مخپله امپریالیست آمریکا بشر افغانی، بشر نیست. فاقد حقوق انسانی است. هر چه باشد امپریالیسم آمریکا بزعم یارانش کشوری "متمدن" است که در پی ایجاد "جامعه مدنی" در افغانستان میباشد. اگر ۱۸ میلیون افغانی نیز مخالف "جامعه مدنی" باشند باید سر همه آنها را برید تا آمریکا به اهداف ادعائیش دست پیدا کند. توجه کنید دولت رسمی آمریکا رسماً نظیر رفسنجانی و فلاحیان برای سر مخالفانش جایزه تعیین میکند و منشی قاتل حرفه ای را بسیج کرده به افغانستان میفرستد تا با اعمال "خودسرانه" و روشهای وحشیانه از متهمین و یا مشکوکین بازجویی کنند. آنها را موظف میکند که مسئولیت اقداماتی را که ارتش رسمی آمریکا از توسل به آن در صورت برملا شدن هراس دارد بعهده بگیرند. آنها برای آدمکشی، بازجویی، آدمربائی

شرکتهای خصوصی ایجاد کرده اند که با حقوقهای کلان بدون کوچکترین مبنای حقوقی به کار مشغولند. اگر تعیین قاتل، تشویق به قتل، تعیین جایزه برای سر مخالفین عملی ضد بشری و ضد همه موازین برسمیت شناخته شده جهانی است و دستگاه قضائی را اساساً به زیر سنوآل میبرد، آنوقت امپریالیست آمریکا مرتکب همه این اعمال شده است و باید در مورد ماهیتش در مجمع عمومی سازمان ملل به بحث پرداخت. امپریالیست آمریکا آدمکشی را رسمی و خصوصی کرده است. آدمکشی دیگر امر اتفاقی نیست، به امری مستمر و با قاعده و برنامه بدل شده، مکانیسم خویش را نیز خلق کرده است. ما در اینجا با یک ماشین عظیم آدمکشی روبرو هستیم که قوانین آمریکا قادر نیستند این آدمکشان را تحت تعقیب قضائی قرار دهند. این حکومت همان عملی را انجام میدهد که یک قاتل برای انجام ماموریت قتلش که با بهای گزافی سفارش داده شده و تاریخچه قدیمی در سازمان سری مافیا دارد انجام میدهد. ولی همین عمل آدمکشی اگر برای مامور قتل جرم محسوب میگردد و دستگاه قضائی باید قاتل را تحت تعقیب قرار دهد در مورد قتل رسمی و فراخوانی به آدمکشی با انگیزه سیاسی، همان دستگاه قضائی به مدافع و حامی فراخواننده قتل بدل میگردد.

آیا قابل تصور است که کسی از مرزهای افغانستان اشغالی با ساز و برگ کامل بگذرد، روادید ورودی نداشته باشد و اسیر قوای اشغالگر و با طالبان نگردد؟

ولی آقای "ایدما" در بازجویی نخست خویش اعتراف کرده است که ماموریت وی و یارانش از طریق وزارت دفاع آمریکا بوده است. به اعتراف وی، شخص ایشان روزانه پنج بار با وزارت نامبرده در تماس بوده و نتایج تحقیقات خویش را در اختیار مراجع ذی صلاح قرار داده از آنها کسب تکلیف میکرده است.

وی حاضر شده دلایل خویش را که حاوی فاکس ها، پیامهای الکترونیکی، یادداشتهای روزانه با عالیترین مقامات وزارت دفاع آمریکاست منتشر کند. وی اعتراف نموده مظنونین به حمایت از تروریسم از طرف آنها بدون کوچک ترین حکمی به اسارت در آمده شکنجه میشدند و "اعترافات" آنها برای مقامات آمریکائی ارسال میشده است. حقیقتاً چشم حکومت مستقل آقای کرزای روشن نباشد که خدائی ناکرده ایشان نوکر آمریکا باشند و از حقوق مردم افغانستان حمایت نکنند؟

ما در شماره های قبل نشریه "توفان" بارها بطور مستند نشان دادیم که شکنجه کردن، آدمکشی، دروغگوئی، غارت، نقض حقوق بشر، نقض موازین بین المللی و... در ماهیت امپریالیست آمریکاست. جنایات این امپریالیست در عراق و افغانستان ادامه جنایات آنها در ویتنام، شیلی، کوبا، و نیکاراگوئه است. شکنجه قانون نظام سرمایه داری است.

ما در گذشته نشان دادیم که جنایات این امپریالیسم در عراق و شکنجه زندانیان اتفاق نیوده و کار یک مشت سرباز خاطی نیوده است. حال مردم با این اقتضاح جدید سیاست آمریکا روبرو شده اند و تلاش فراوان لازم است تا آنها را از خاطره ها محو کرد.

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

میراث خواران "بت....

کارگری، علم کرده اند مناسب دانسته است. حال معلوم شده است در پلنوم ۱۶ اکثریت حکمتیست که خودش را مارکسیست "نیست در جهان" میداند **عقب نشینی** کرده و **۶ ماه فرصت** گرانها را در اختیار اپورتونیستی بنام حمید تقوایی گذارده است تا به خرابکاریش ادامه دهد و در پلنوم ۱۷ در مقابل چرخش **اپورتونیستی لیبر حزب** این "کمونیستهای کارگری" فقط از **شجاعت لیبر حزب** سخن گفته و آنرا تحویل مردم داده و از موفقیتهای بی نظیر کنگره با عکس و تفصیلات سخن رانده است. آنها اضافه میکنند: "در پلنوم ۱۸ مامعوق ترین و تند ترین نفر را به نتیجه رای گیری پلنوم کردیم. برای **خاتمه دادن به جنگ قدرتی** که به راه انداخته بودند **ما لیبری حزب را به آنها دادیم...**" و علیرغم این سازشهای گندیده و غیر اصولی، علیرغم فریب توده های مردم خودشان نه اپورتونیست میدانند و نه ضد انقلابی.

از سخنان بی سر و ته آنها که بر ملا میشود، از اتهامات غیر سیاسی و مبتدلی که بر علیه هم منتشر میکنند جز مضمون قدرت طلبی، خود پرستی خرده بورژوازی، کینه توزی ریشه دار، دشمنیهای شخصی و شاخ و شانه کشیهای خرده بورژوائی چیزی دیده نمیشود. هر دوی این جناحها به منصور حکمت وفادارند، هر دو این جناحها برنامه حزبشان را که "یک دنیای بهتر" است قبول دارند، هر دو این جناحها ضد سوسیالیسم در شوروی بوده اند و ساختمان سوسیالیسم را ممکن ندانسته انقلاب را بر اساس اقتصاد توضیح میدهند، هر دو آنها اکونومیست هستند، هر دو آنها ماهیت تجاوزکارانه و ارتجاعی امپریالیسم را نفی میکنند، هر دو این جناحها ضد دیکتاتوری پرولتاریا هستند، هر دو این جناحها به مفاهیم اجتماعی آزادی و دموکراسی بصورت غیر طبقاتی برخورد میکنند، هر دو آنها ضد جنبشهای آزادیبخش میباشند، هر دو آنها مدافع اسرائیل اند و از منابع آنها از هر نظر تغذیه میشوند، هر دو آنها نافی گذشته پر افتخار جنبش جهانی کمونیست ایران و جهانند، هر دو آنها لیبرالیسم بورژوائی را تبلیغ میکنند، هر دو این جناحها ضد ایران و ایرانی اند، هر دو این جناحها خود را "کمونیست کارگری" میدانند، هر دو این جناحها مضمون سیاسی اوضاع جهانی را نزاع بین "اسلام سیاسی" و دولت مدرن آمریکا میدانند. هر دو این جناحها از مبارزه طبقاتی بوئی نبرده و دو دستی به سناریوهای ارتجاعی و من درآوردی "سیاه و سفید" منصور حکمت چسبیده اند و بر سر این دعوا میکنند که تقوایی سیاه و مدرسی سفید است و یا برعکس، هر دو این جناحها حکمتیست هستند، هر دو این جناحها گذشته ننگین این جریان را قبول دارند. هر دو این جناحها مخالف لنینیسم و هوادار صهیونیسم و امپریالیسم هستند. پس مرگشان دیگر در چیست؟ پس دیگر چه مرگی دارند. بحرانی که در این گردهمائی که نام حزب بر خود نهاده است بوجود آمده بحرانی است که از بدو پیدایش این جریان بر تمام پیکره

این جریان سرایت کرده است. سرطان منصور حکمت هر دو جناح را از پای انداخته و تهی کرده است و این بی خبران به این تصورند که ماهیت دعویشان بر سر بد فهمی اندیشه های باطل منصور حکمت است. نطفه شکست از همان بدو تولد در بطن این جمعیت خانه کرده بوده است. اتفاقا هر دوی این جریان ها حکمتیست هستند. ما حاضریم گواهی حکمتیسم را برایشان صادر کنیم. نظریات انحرافی و ارتجاعی منصور حکمت متعلق به هر دوی این جریانات است و هیچکدام نمیتوانند با زرنگی خودشان را از این گنداب بیرون بکشند. دعوا بین قرآنیهای مختلف از حکمتیسم است. قرآنی که بتواند به تلاشهای قدرت طلبانه و ریاست منشاخانه بخورد و یا خورانده شود. بحران این گرد همائی بحران درک و قرآنی درست یا نادرست از حکمتیسم نیست. **دشمنی با لنینیسم از همان روز نخست است.** لنینیسم مارکسیسم دوران ما دوران احتضار امپریالیسم است و مسایل و تحولات جهانی را فقط از این دریچهی دید میتوان توضیح داد. دشمنی با لنینیسم این امکان را از آنها گرفته بود و گرفته است که دنیا را از دریچهی دید مارکسیستی ببینند. این است که آنها با تشدید تضادهای ملی و طبقاتی در جهان با تزه های لیبرالی و غیر طبقاتی منصور حکمت بیهوده بدنال راه حل و پاسخگویی به مسایل میگشستند. تناقضات آنها در عراق و افغانستان و یوگسلاوی و... همه و همه ناشی از وفاداری به حکمتیسم است که چیز دیگری جز سرهم بندی مثنی نظریات ضد کمونیستی قدیمی در قالب واژه های نو و رونویسی از آثار ضد کمونیستهای بین المللی به زبان انگلیسی مورد علاقه اش نیست. آنها مشغول به آند که باز هم هواداران خویش را بدنال نخود سیاه بفرستند و سر آنها را با تعزیه منصور حکمت و حکمتیسم گرم کنند. ماهیت این مبارزه مبارزه میان مارکسیسم-لنینیسم و حکمتیسم بوده است و خواهد بود و جنازه لت و پار حکمتیسم که در مقابل ماست بهترین گواه بر بیموردی، بیهوده گوئی، پرگوئی، زائد بودن این پدیده میرنده در جنبش حیاتبخش و زایندهی دید کمونیستی ایران بوده است. دوران مانور و عوامفریبی حکمتیسم تمام شده است و جنبش کمونیستی ایران در یک نبرد دیگر بیک پیروزی جدید در خدمت پاکیزه گی مارکسیسم-لنینیسم دست یافته است. و حال پیروزی خویش را جشن میگیرد. ماهیت بحران، تضاد با لنینیسم است. حال باید شاهد بود که بر سر حقوق بازنشستگی دعوی شدیدتری در گیرد. هر کدام از رهبران که به منابع مالی نزدیکترند بصورت متمدنانه از برکات آن استفاده میکنند. دیگر هیچ مینای اعتماد رفیقانه ای وجود ندارد، دیگر هیچ مینای مشترک فکری مورد توافقی در ریشه وجود ندارد. بورژواها و خرده بورژواهای این حزب دارند به اصل خود رجوع میکنند. این هنوز از نتایج سحر است. زنده با لنینیسم که بار دیگر صحتش را به اثبات رسانید.

بمب اتمی اسرائیل...

گوشخراش خویش در یک جنگ نا برابر به کره شمالی تاخندت و در حالیکه خودشان کره جنوبی را در اشغال خویش نگهداشته و با آن مانند مستعمره رفتار میکنند و بزرگترین خطر را با حضور خود در منطقه اوقیانوس آرام پدید آورده اند، همواره از خطر موهوم کره شمالی دم میزنند. آنها رهبران کره شمالی را جلا و وحوش و جنایتکار و بی وجدان و... توصیف میکنند و آنها را عناصری توصیف میکنند که فقط برای حفظ قدرت خود، مردم کشورشان را به گرسنگی و بدبختی محکوم کرده اند. کسی در دنیای تزویر امپریالیستی نمیگوید که همین آمریکائیهای "بشر دوست" و "دموکرات" مانند تجاوز اموزشان به عراق در تجاوز به کشور کره سه میلیون نفر را به قتل رساندند و برای نخستین بار در تاریخ بشریت بمبهای میکروبی در جنگ کره به کار گرفتند. آنوقت تکه بدن کره را از پیکره مادرش مانند کارشان در ویتنام و در آلمان جدا ساختند و با نام "کره جنوبی" غسل تعمید دادند و از آن روز آنها تخته پرشی برای اخلال در منطقه شرق اسیا نموده اند و تمامیت ارضی کشور مستقل کره را مورد تعرض قرار میدهند.

کره شمالی هیچکدام از پیمانهای منع گسترش سلاحهای اتمی را به رسمیت نمیشناسد و عملا با پژوهشهای اتمی هیچ قراردادی را به زیر پا نگذاشته است. از این گذشته کره شمالی همواره درخواست کرده است که انرژی سوخت وی که برای پیشرفتهای اقتصادی و تامین حداقل زندگی مردم کشورش مورد نیاز است باید تامین شود، علیرغم وعده های اولیه که آمریکائیها به کره شمالی دادند به قولهای خویش طبق معمول وفا نکردند. برای کشوری که نفت ندارد راهی نمیماند جز اینکه از نیروگاههای اتمی استفاده کند. امپریالیستها آمریکائی میخواهند با جارو جنجال و دروغپراکنی از پیشرفت کره شمالی با تهدید و اکاذیب جلوگیری نمایند. کره شمالی بارها از آمریکائیها خواسته است که در یک پیمان دو جانبه، امنیت کره شمالی را تضمین کرده و قرارداد عدم تجاوز با آنها منعقد کند. تا کره شمالی خیالش از جانب دسیسه های رسمی امپریالیست آمریکا آسوده گشته و امکانات ناچیز خویش را در عرصه اقتصادی و پیشرفت کشور بکار گیرد. ولی امپریالیستهای آمریکائی با این امر موافقتی ندارند و میخواهند در یک مسابقه تحریک آمیز و تهدیدی کره شمالی را به زانو درآورند. ماهیت این فعالیتهای امپریالیستی تسلط بر کره شمالی است. برای امپریالیست آمریکا نفس وجود کشور کره شمالی قابل قبول نیست. "بمب اتمی" کره شمالی بهانه ای بیش نیست و صرفا ابزاری برای تحریکات امپریالیستی است. باین جهت حاضر نیستند به پیشنهاد کره شمالی برای انعقاد قرارداد عدم تجاوز که شانتاژ سیاسی آنها را بی ثمر میکند، تن در دهند. آنها به این شانتاژ برای... **بقیه در صفحه ۷**

اشک تمساح برای ...

رئیس جمهور آمریکا از «پوتین» در مبارزه علیه تروریسم فقط در حرف است وگرنه چه کسی است که نداند گروههای مسلح چینی همیشه به گرجستان که زیر نظارت سربازان آمریکاییست عقب نشینی میکنند و از طریق اینترنت شرکتهای آمریکایی حمایت میشوند. هم دولت ترکیه و هم دولت انگلستان به وضوح از گروهانگیرهای چینی ها حمایت کرده اند. دولت ترکیه در سابق امکانات زیادی در اختیار تروریستهای چینی قرار داد تا در دریای سیاه یک کشتی را به گروگان بگیرند و تا قبل از تسلیم شدن حساب شده و برنامه ریزه شده، همه مطبوعات جهان را به کمک تبلیغاتی طلیبه تاروسیه رازیر فشار بگذارند. دولت آلمان فدرال از تحویل دادن یک زن چینی منتسب به «بیوه های سیاه» که همسرانشان بدست ارتش روسیه به قتل رسیده اند و گویا چندین سرباز روسی را به قتل رسانده و تحت تعقیب است به دولت روسیه خوداری میکند. علیرغم اینکه سفیر روسیه در برلن آقای ولادیمیر کوتنیف Wladimir Kotenjew مدعی است که دولت آلمان بدرخواست استرداد آنها پاسخی نمیدهد، دولت آلمان ادعا میکند که درخواست کتبی مبنی بر استرداد مجرم از کسی دریافت نکرده است. دولت روسیه بارها به دولت آلمان برای حمایت از اقلیت چینی در این کشور انتقاد نموده است و از آنها خواسته است که ممالک اروپایی به مجاز شمردن برگزاری سمینارهای مربوط به چینی که توسط افراد تحت تعقیب در روسیه صورت میگیرند خاتمه دهند. دولت روسیه از جمله مدعی است که سرخ ترور تاتر مسکو در دست «احمد ساکایف» Achmed Sakajew است که یکی از سیاستمداران چینی بوده و برای افشای زورگوئیها و جنایات روسیه در چین به برگزاری نشستهای در دانمارک اقدام کرده است. مطالبه استرداد وی از جانب روسیه را دولت دانمارک به استناد اینکه مدارک از نظر آنها کافی نیست رد کرد و اجازه داد که آقای «احمد ساکایف» عازم انگلستان شود. دادستان کل روسیه از دولت انگلستان خواسته است این سیاستمدار چینی را بعلت «جنایات بزرگ» و دست داشتنش در برنامه ریزی برای گروهانگیری تاتر موزیکال مسکو که منجر به قتل بیش از صد نفر در مسکو گردید به دولت روسیه مسترد دارد ولی دولت فخمیه انگلستان این امر را رد کرده است.

نشریه وزین هفتگی آلمانی اشپیگل در شماره ۶ سپتامبر ۲۰۰۴ خود در باره همدردی دورویانه سران کشورهای جهان با «پوتین» و تقبیح تروریسم مینویسد: «واقعا تلگرافهای همبستگی از خارج چقدر ارزش دارند؟ این پرسشی است که در روسیه مطرح است. در حالیکه همزمان با آن «وزیر خارجه» دولت زیرزمینی چین در آمریکا از امتیاز پناهندگی سیاسی برخوردار است، «وزیر فرهنگ» اش در انگلستان است، «وزیر بهداشتش» در فرانسه است و وزیر «امور اجتماعی» که بورس «بنیاد هاینریش بول» دارا است در آلمان بسر میبرد؟ آیا این است مبارزه جهانی ضد تروریسم؟»

حزب کار ایران «توفان» در نشریه دوره ششم

سال سوم شماره ۳۳ آذر ۱۳۸۱ خود در مقاله ای تحت عنوان «توفان» و مسئله «چین» نوشت: «اسناد منتشر شده در اینترنت نشان میدهند که تروریستهای چین که با اسامه بن لادن همکاری میکنند تارنمائی با نشانی (www.kavakaz.org) در آنجا دارند که شرکت آمریکائی Cogent Communication در واشنگتن در ۲۴ ژانویه بنام آنها ثبت کرده است. در آمد مالی این شرکت از جانب منابع مالی شرکتهای آمریکائی IN-Q-Tel و

Metacarta تامین میشود. این دو شرکت در رابطه مستقیم با سازمان جاسوسی آمریکا قرار دارند. مرکز این سازمان در شیکاگو است و بنام National Security (NSA) آمد و رفت اطلاعات و داده ها را در اینترنت ضبط، ثبت و کنترل میکند و از آنرس تارنمائی تروریستهای چینی مطلع است.»

در این جا ما با یک تظاهر دورویانه هومانسیم (اخلاقی) روبرو هستیم. این تظاهر به بشر دوستی از مظاهر روشن لیبرالیسم بورژوائی است. دلسوزانی ظاهری برای گروگانها و بمباران وحشیانه هزاران نفر در نجف، فلوجه، سامره و بغداد و ناصریه و ... مفسرین سیاسی بر این نظرند که گروهانگیری اخیر در مسکو باید به روسیه حالی کند که برنامه اتمی خویش را در مورد رژیم تروریست ملاها در ایران متوقف کند. اگر روسها با تقویت تروریسم در ایران غرب را تهدید کنند باید خودشان قربانی همان نوع ترور قرار گیرند که در ایران به تقویت ریشه آن مشغولند.

این درگیری تضاد منافع ها در چین که صرفا ناشی از بی عرضگی روسها و حضور عربها در چین نیست ابعاد وسیعتری دارد که به بهای از دست رفتن جان انسانها تمام میگردد. گرچه به ظاهر جنگی مذهبی در گرفته است ولی این جنگ در ماهیت خویش جنگی ملی و برای رهایی از زیر سلطه روسیه امپریالیستی است که ستم ملی را در تظاهر به ارتقاء مذهب مسیح در مقابل اسلام به مرحله جدیدی از تعصب بر کشیده است.

قفقاز همانگونه که حزب کار ایران (توفان) در نیم دهه پیش پیشگوئی کرد به مرکز جدیدی از بده و بستنهای امپریالیستی و تلاش برای تجزیه ایران ونفوذ اسرائیل در این منطقه و تسلط امپریالیستها غربی در بازارهای روسیه و تهدید ایران بدل میگردد. مردم ایران نباید نسبت به سرنوشت مردم چین بی تفاوت بمانند. این سیاست سیاسی است که ارتجاع بین المللی در طرحهای منطقه ای خود در نظر گرفته است. راه پیروزی مردم چین راه پیروزی طبقه کارگر است نه راهی که خود را بدست پان اسلامبستها بسپارند تا قبر آنها را زودتر بکنند. علیرغم این جاهلیت و مرتجع بودن پان اسلامبستها هرگز نمیتوانند مجوزی باشد تا جنایت علیه بشریت را توجیه کند. هرگز نمیتوان خلقی را به جرم اینکه مذهبی و متعصب است و فرهنگش به آن گونه ای نیست که ما میپسندیم قتل عام نمود. این نوع برخورد طبیعتا برخورد کمونیستی نخواهد بود. راه مبارزه روشن و درست راه مبارزه ضد امپریالیستی است چه بر علیه امپریالیست روس

و چه آمریکا و چه انگلیس. ملعبه دست امپریالیستها قرار گرفتن فقط ادامه فاجعه است.

حزب بی «ایدنو...»

ایدنولوژی میخواهد، نه تنها کمونیست نیست، جاعل است و واقعیت را تحریف میکند. این جریان نه تنها جهان را کاذبانه تفسیر میکند، به تغییر جهان نیز معتقد نیست. این جریان ضد کمونیستی، هوادار وضع موجود است. هوادار آب راکد است، هوادار مرداب و تعفن سرمایه داری بنام جامعه «سفید» و «مدنی» است.

حزب ما مجددا دشمنی این عده را با لنینیسم نشان میدهد و در مقالات بعدی در این زمینه سخن خواهد راند. این شیشه شکسته را با هیچ چسبی دیگر نمیتوان بند زد. جای رهبران آنها در کنار سلطنت طلبان این متحدان ثابت قدم سناریوی سفید آنهاست.

و این سناریوی سفید آنها، سناریوی سفیدی که امیدش را به تجاوز امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل به میهن ما ایران بسته بود پس از تجاوز به عراق ومقاومت مردم این کشور به یاس کشانید. این است که در شرایط جدید منطقه تئوریهای ارتجاعی و ضد کمونیستی آنها در منطقه بکلی در هم ریخته است.

میراث خواران 'بت'...

لیدر حزب آقای حمید تقوایی هستند و یا منصور حکمت بروشنی معلوم نیست. جنگ بکلی مغلوبه شده است. یکی شمشر بدست بدور خود میچرخد و میزند و دیگری نیزه به کف سنان بر سر گرفته است. از طرفی در این تعزیه عاشورای منصور حکمتی، کورش مدرسی که لباس امام حسین مظلوم ظاهر میشود که قربانی توطئه های یزید گشته و حقوق اش از جانب بنی امیه نقض شده و امروز با ۷۲ تن و یارانش (۲۲ نفر بعلاوه ۵۰ نفر) در پی کسب حقوقی که علیرغم داشتن اکثریت برای آن مبارزه نکرده است بر آمده است. مریدانش سینه میدرند که ای اهالی مبارز هشیار باشید! به لیدر سابق توهین شده است، حقش را در کنگره چهارم خورده اند، وی میراث خوار واقعی منصور حکمت است، وی نماینده واقعی جناح حکمتیسم در حزب بوده است. وی حکمتیسم را از منصور حکمت هم بهتر میفهمیده و حال پرچم حکمتیسم را برافراشته است. مریدانش با فریادهای «حکمتیسم رهبر ماست، بگو تا خون بریزیم» به فرمان جهاد وی پاسخ مثبت داده اند. هر عضوی مجبور است تا با یکی از این وارثین منصور حکمت بیعت کند. حال معلوم شده است که حمید تقوایی از همان روز نخست بعنوان نماینده نقابدار «چپ سنتی» که منظر مرگ منصور حکمت در کمین نشسته بوده و برای کسب رهبری خیز گرفته بوده است و می خواسته اموال مادی و معنوی منصور حکمت را یکجا تصاحب کند. حال فرصت را برای کودتا در حزب نوینی که این عده بنام «کمونیستی...» بقیه در صفحه ۸

سازمانهای سلطنت طلب نوکران امپریالیست آمریکا هستند

حزب بی "ایدنو..."

کشتی نشسته ایم و باید به ساحل نجات برسیم. لیکن مفهوم "ساحل نجات" برای این دو طبقه یکسان نیست. طبقه کارگر برای اینکه به ساحل نجات برسد باید حساب خود را از حساب بورژوازی جدا کند و سوار قایق خویش شود و برای خودش پارو بزند و بورژوازی را به حال خود گذاشته که اگر واقعا برایش مقدور است با نیروی خود پارو زده به "ساحل نجات" برسد. طبقه کارگر باید خود را از دست بورژوازی خویش نجات دهد و نه اینکه اجازه دهد به بهانه خطرات موهوم، همبستگی با بورژوازی خودی و سازش طبقاتی را در یک قایق مشترک "ملت" به وی تحمیل کند.

پس حزب طبقه کارگر یک اسلحه مبارزه در دست طبقه کارگر برای نجات وی از بهره کشی و در فرجام خویش نجات بشریت از بربریت سرمایه داری است.

طبقه کارگر برای نجات خویش به این اسلحه نیاز دارد و بدون این اسلحه حزب و تشکیلات که حافظ سنتها، تجارب و روشها، تاکتیکها، اهداف و برنامه های طبقه کارگر است این رهائی امکانپذیر نیست.

ولی طبقه کارگر برای اینکه از این اسلحه بتواند استفاده کند باید این اسلحه را براق کند، صیقل دهد و پاکیزه نگهدارد. با سلاح زنگ زده نمیتوان به جنگ دادن رفت. کمونیستها برای حمایت از منافع طبقاتی خویش باید به دانش ایدئولوژیک کمونیستی مسلح باشند. برای آموزش این دانش ایدئولوژیک به حزب طبقه کارگر نیاز است.

مارکسیسم لنینیسم به ما میآموزد که چنین سازمانی باید بر سه اساس استوار باشد.

بر مبنای ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی.

مبنای ایدئولوژیک به چه معناست:

اساس ایدئولوژیک باین معناست که حزب طبقه کارگر باید قطبنا می خویش را برای عبور از کوهها و درهها داشته باشد. بدون قطبنا طبقه کارگر به بیراهه میرود و سر انجام از اردوگاه بورژوازی سر در میاورد.

همه طبقات اجتماعی ایدئولوژی خویش را دارند. یعنی از دریچه ارزشهای طبقاتی خویش به پدیده های اجتماعی نظر کرده و آنها را بنا بر منافع طبقاتی خویش تفسیر نموده و توضیح میدهند.

ایدئولوژی بورژوازی، لیبرالیسم بورژوازی است و بورژواها از این نظر به مسایل موجود در عرصه های اجتماعی برخورد میکنند. وجه مشخصه آنها حمایت از برابری صوری انسانها، برابری در حرف ولی نابرابری در عمل است. در این ایدئولوژی فرد در مرکز توجه قرار گرفته و جمع بمفهوم اجتماع به پس رانده میشود. همه چیز بر اساس تقدس مالکیت خصوصی بر وسایل تولید بر پا میگردد. قوانین حقوقی، قانون اساسی، احکام قضائی، فلسفه، فرهنگ و آموزش، مفاهیم و تعاریف از آزادی و دموکراسی و برابری و برادری، احکام اخلاقی و... از همان اعتقاد

اساسی سرچشمه میگردد.

بورژوازی ایدئولوژی خویش را ایدئولوژی عام جا میزند و آنچنان آنرا بدیهی جلوه میدهد و شیوه تفکر خویش را آن چنان میگستراند و سایه تاریک و سنگین خویش را به همه آنچنان تحمیل میکند تا جایی برای ایدئولوژی پرولتاریا باز نگذارد. و آنوقت مدعی میگردد که جهان ما جهان بدون ایدئولوژی است.

آنوقت چماق اتهام را بلند میکند و بر سر کمونیستها میکوبد که ای مردم این "دلیل مرده ها" میخواهند همه چیز را "ایدئولوژیک" کنند و "حکومت و حزب ایدئولوژیک" درست کنند. آنها "بی طرف" نیستند، "ایدئولوژیک" هستند، آنها "فرقه های ایدئولوژیک" اند، برخوردارشان به مسایل "واقعبینانه" و "دوستانه" نیست، "ایدئولوژیک" است، آنها همه چیز را "سیاه و سفید" می بینند و... این گفتار بورژواها که شب و روز از زبان اندیشمندان خویش و "چپهای" خود فروخته که هیچوقت از ما نبودند تبلیغ میکنند ما را یاد آخوندها میاندازد که برای مبارزه با کمونیسم و تکفیر آن و تحریک احساسات مذهبی مردم اعلام میکردند که کمونیستها خدا را قبول ندارند، به این دلیل ساده که "کمو" یعنی خدا و "تئیست" هم که همان "تئیست" است. پس "کمونیست" یعنی "خدا نیست". بورژوازی که لباس مدرنیته به تن کرده است دیگر امروز نمیتواند با آن حربه فرسوده بی خدائی به جنگ کمونیستها بیاید. حربه بورژواها نیز مدرن شده است و ظاهر "دموکراتیک" و "علمی" بخود گرفته است. آنها از حکومتهای غیر ایدئولوژیک، جهان غیر ایدئولوژیک، سخن میرانند که منظورشان حکومتهای بورژوائی و سرمایه داری است. بزعم آنها حکومتهای ایدئولوژیک شامل حکومتهای کمونیستی و یا آن نوع و اشکالی از حکومت سرمایه داران میگردد که بعلت بوی تعفن وحشتناکشان که دیگر برای فریب مردم کارائی ندارند ناچار شده اند آنها را نیز "حکومتهای ایدئولوژیک" بخوانند. آنها همه نظامهای سوسیالیستی را که متکی بر مالکیت اشتراکی و دور از بهره کشی انسان از انسان است به "تظام ایدئولوژیک" و به نیت آنها به "تظامی مذموم" متهم میکنند ولی غیر سوسیالیستی یعنی نظام سرمایه داری برای آنها خوب و بد دارد. اگر لیبرالیسم آن نظام در تکاملش در مقابل خطر مبارزه طبقاتی به هیئتیسیسم، خمینیسم، پهلویسم، نیکسون ایسم، پینوشه ایسم، سوکارتونیسم و... رسیده باشد آن "تئیسم هائی" که دیگر بشریت طرد کرده و قابل پذیرش نیستند فوراً به "تظام ایدئولوژیک" منتسب میشوند. در غیر اینصورت آقای جرج بوش و ریگان و دوگل و برلوسکونی و نظایر آنها فاقد "ایدئولوژی" بوده اند و بر نظامهای غیر "ایدئولوژیک" حکومت رانده اند. نظیر حکومتهای فاشیستی و نازیها و جمهوری اسلامی و... بورژوازی وقتی از حکومتهای ایدئولوژیک غیر کمونیستی سخن میرانند اشاره ای هم باین واقعیت ندارد که این نظامها نظامهای سرمایه داری اند و آنها را نمیشود به حساب کمونیستها نوشت. این دقیقاً همان مبارزه ایدئولوژیک است که ما از آن سخن میگوئیم.

سرمایه داران بطور مستمر دروغ میگویند و اگر شما صدها بار دروغهای آنها را بر ملا کنید باز به دروغ و جعل تاریخ متوسل میشوند زیرا مهم برای آنها تسلط طبقاتیشان است و نه بیان حقایق تاریخی. شما اگر صد بار دیگر نیز مقاله بنویسید، کتاب منتشر کنید، فیلم تهیه نمائید که مثلاً در ایران یک کودتای آمریکائی صورت پذیرفته است و سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس در آن نقش داشته اند و شاه را بعنوان عامل دست نشانده کمپانیهای نفت بر سر قدرت آوردند، باز سلطنت طلبان بی شرم به شما خواهند گفت، شاه فرد مستقل و ملی بوده و این مصدق بوده است که بر علیه شاه کودتا نموده است. اگر شما به انتقاد از خود آبیکی وزیر امور خارجه سابق آمریکا خانم آلبرایت اشاره کنید فوراً آنرا غیر قابل استناد جلوه داده و مدعی میشوند که ایشان برای بدست آوردن دل آخوندها دروغ گفته اند. بدیهی است که دیگر در این مبارزه ایدئولوژیک سخن بر سر کشف حقایق نیست که تکرار آن مشکل را حل کند. سخن بر سر جعل تاریخ و بزیر سلطه در آوردن مردم ایران است. باین جهت باید مبارزه ایدئولوژیک را مستمراً ادامه داد و آنرا با مبارزه سیاسی تکمیل کرد.

لنینیسم ها چنین برخوردی نسبت به مبارزه ایدئولوژیک دارند و این روش مبارزه را از آموزگاران بزرگ خویش مارکس، انگلس، لنین و استالین آموخته اند.

طبیعتاً کمونیستها که باین مبارزه ایدئولوژیک تکیه میکنند همواره برای پاکیزه گی مارکسیسم لنینیسم مبارزه مینمایند. آنها هوادار شفافیت اند، با آشفته فکری و مشوب کردن افکار به مبارزه بر میخیزند. اگر جریانی به "حزب غیر ایدئولوژیک" اعتقاد داشته باشد و برای آن بنام "حزب اجتماعی" که فاقد ایدئولوژی است فعالیت کند بوی از مارکسیسم-لنینیسم نبرده است. بحرانی که در "حزب کمونیست کارگری ایران" در گرفته است صورت شهر فرنگ وخیمه شب بازی بخود گرفته است ناشی از بی اعتقادی به لنینیسم و مالا مارکسیسم است. این جریان منحرف یک جریان لیبرالی است که سازش طبقاتی را تبلیغ میکند. طبقه بورژوازی با مطالب آنها اساساً مخالفتی ندارد. حمایت سلطنت طلبان که در "سناریوی سیاه و سفید" آنها متحد پر و پا قرص آنها هستند و تظاهرات مشترکشان در لس آنجلس و فرانکفورت و نظایر آنها بهترین نمونه برای شناختن ماهیت آنهاست. حزب ما گفته و باز تکرار میکند که ریشه های بحران را در این حزب باید در بی اعتقادی آنها به لنینیسم که مارکسیسم دوران ماست و نفی مبارزه طبقاتی جستجو کرد. این بحران در زمانی بروز کرده است که مبارزه طبقاتی در عرصه جهان تشدید شده و با نظریات غیر طبقاتی و مانورهای دیپلماتیک و بحثهای انحرافی و زاید و مبتلا به جوامع مرفه بورژوازی نمیتوان به زندگی طفیلی وار ادامه داد. شقه شدن این حزب امر مثبتی است که از پیروزی لنینیسم ناشی میشود. جریانی که منکر وجود ایدئولوژی است، جریانی که حزب را بی ایدئولوژی و ملا طبقه کارگر و حزبی را نیز بی... **بقیه در صفحه ۹**

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

حزب بی "ایدئولوژی"

بجای وحدت سیاسی متوسل گردیده اند" و با در جای دیگر "...در چرخش به حزب چپ سنتی، بجای وحدت سیاسی وحدت ایدئولوژیک مینا اعلام میگردد" و با "جدل سیاسی جایش را به صدور انزجار نامه های سیاسی و "اعلام موضع" ایدئولوژیک داده است"، در جای دیگری در ذم ایدئولوژی میاورند: "در فرهنگ چپ سنتی ایدئولوژی بجای سیاست مینشیند و وحدت ایدئولوژیک مبنای اتحاد است. این سنت بجای حزب سیاسی به فرقه ایدئولوژیک میرسد"، آنها برای راه برون رفت از بحران به صدر اختلافات خویش اشاره کرده و می نویسند: "تلاش برای ممانعت از تبدیل حزب کمونیست کارگری به یک فرقه ایدئولوژیک، صرف نظر از هر اختلاف سیاسی، منفعت مشترک کل جنبش ماست".

پس یکی از این اختلافات باید اختلاف ایدئولوژیک باشد ولی شما هر چه بیشتر میخوانید کمتر از این نزاع ایدئولوژیک سر در میآورید. دلیلش در این است که از دیدگاه لیبرالی نمیتوان ایدئولوژی کمونیستی را توضیح داد و به حمایت از آن برخاست. در مثل مناقشه نیست ولی واقعا سگ صاحبش را نمیشناسد.

در تعریف ایدئولوژی در فرهنگ معتبر لاروس می نویسند: "علم افکار، مجموعه افکار و معتقداتی که یک دکترین را تشکیل می دهد و در فلسفه مجموعه افکار و نظرات منسجمی است که یک طبقه اجتماعی خود را در آنها بار می یابد و آنها را برای مبارزه با طبقه دیگر بخاطر تحمیل قدرت خود به خدمت می گیرد." (فرهنگ فرانسیسی لاروس).

ایدئولوژی سهمی فعال از مجموعه شعور اجتماعی است. سهمی که بخش آگاه شعور اجتماعی را میسازد و ماهیتا طبقاتی است. ایدئولوژی مجموعه آن نظرات یا اندیشه های فرد در باره واقعیات پیرامون بر اساس مصالح طبقاتی است. طبقه با دست یافتن به دانش طبقاتی باید بکل تبلیغات و مانورهای بورژوازی را بیابد و اندیشه های خویش را بر اساس منافع طبقاتی خویش صیقل دهد تا بتواند در این مبارزه ایدئولوژیک که از جانب طبقه حاکمه برای گمراهی طبقه کارگر صورت میگیرد پیروز شود. بورژوازی به مبنای فکری طبقه کارگر حمله میکند تا این مبنای را در نزد وی بی اعتبار نماید. در این نبرد اندیشمندان و دانشمندان خویش را به کار میگیرد، پروفیسورهای اجیر خویش بر صفحه تلویزیون میآورد و با کتابهای بی خواننده آنها را در تیراژ بالا به چاپ میرساند. بورژوازی بحثهای انحرافی و گمراه کننده براه می اندازد، دروغ میگوید، تاریخ را جعل میکند تا مبارزه طبقه کارگر را منحرف کند. وی با تسلط بر تولید مادی اجتماعی نظارت بر تولید معنوی اجتماعی را نیز از آن خود میکند. هیچکس حق ندارد طوری دیگری بجز تفکر بورژوائی بیاندیشد. تسلط بر افکار و اندیشه ها نتیجه تسلط بر شرایط مادی جامعه است. این یک مبارزه ایدئولوژیک است. مثلا "بحث آزادیهای بی قید و شرط" و یا "کمونیستها

نباید از میهنشان در مقابل استعمارگران و امپریالیستها دفاع کنند"، بحث در مورد آزادی و دموکراسی ناب و غیر طبقاتی، تبلیغ ایده های ارتجاعی کارل پوپر بنام "جامعه باز"، بحث مسخره در مورد "تهادینه" کردن دموکراسی در جامعه و نظایر آنها عرصه های گوناگونی است که در آن این مصاف طبقاتی صورت میگیرد. بورژوازی برای خلع سلاح کردن روحی زحمتکشان برای قبولاندن به آنها که مبارزه شان بی ثمر است و دستگاه معنوی بورژوازی جاودانی است به گسترش این اندیشه ها و تسخیر بازار اندیشه نیاز دارد. بر سر تسخیر این بازار جنگی سخت طبقاتی در میگیرد. بی توجهی به این امر با توجه به اینکه همواره سربازان جدیدی به ارتش پرولتاریا وارد شده و همگی از سطح دانش بالایی برخوردار نیستند از اهمیت مبارزه پیگیر ایدئولوژیک پرده بر میگیرد. مبارزه ای که باید توسط حزب باشد و سازمان دهی شود. انگلس با کتاب آنتی دورینگ به جنگ دورینگ رفت و وی را در عرصه ایدئولوژیک با حمایت از نظریه سوسیالیسم شکست داد. بدون این مبارزه خطر پیروزی بورژوازی در این عرصه از نبرد منتفی نبود. لنین میگفت: پیش از آنکه متحد شویم و برای آنکه متحد گردیم ابتداء بطور قطعی و صریح لازم است خط فاصلی بین خود قرار دهیم. (لنین جلد چهارم ص ۲۷۸ چاپ روسی). "مسئله تنها اینطور طرح میشود: ایدئولوژی بورژوازی و یا سوسیالیستی. در اینجا حد وسطی وجود ندارد... بنابر این هرگونه دوری از آن، بخودی خود معنی تقویت ایدئولوژی بورژوازی است. (همان کتاب صفحه ۳۹۱-۳۹۲)

مسئله مبارزه ایدئولوژیک یکی از عرصه های مهم مبارزه طبقاتی پرولتاریاست. پرولتاریا در سه عرصه با دشمن طبقاتی مبارزه میکند، در عرصه سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی. نمیتوان از مبارزه در یک جبهه بطور کلی دست کشید و انتظار پیروزی داشت. اگر قدرت حمله و دفاع را در یک نقطه جبهه تضعیف کنیم دشمن طبقاتی از همان نقطه ضعف و خط ضعیف جبهه برای رسوخ در صفوف ما استفاده خواهد کرد. مارکس و انگلس در ایدئولوژی آلمانی در مورد ایدئولوژی و اندیشه های طبقه مسلط و تلاش آنها برای قالبی کردن تفکر جامعه سخن رانده می نویسند: "اندیشه های طبقه حاکمه در هر عصری اندیشه های مسلط اند، بدین معنی که طبقه ای که قدرت مادی حاکم در جامعه است در عین حال قدرت معنوی حاکم نیز میباشد. طبقه ای که وسایل تولید را در اختیار دارد، در عین حال وسایل تولید معنوی را نیز دارا است، بطوریکه بطور متوسط اندیشه های آنانکه وسایل تولید معنوی را در اختیار ندارند تحت تسلطش میباشد. اندیشه های حاکم هیچ چیز دیگری نیست جز بیان معنوی روابط مادی حاکم، یعنی بیان روابط مادی حاکم بزبان اندیشه ها، یعنی همان روابطی که یک طبقه را به طبقه حاکم بدل کرده است، آری اندیشه های حاکمیت وی. افرادی که طبقه ی حاکم را تشکیل میدهند در

عین حال دارای آگاهی نیز میباشند و از این رو می اندیشند، تا آنجا که آنها به مثابه طبقه مسلط حکومت میکنند و بر این اساس تمامی ابعاد یک عصر تاریخی را تعیین میکنند، بدیهی است که آنها در همه ی دامنه اش بانجام رسانند، یعنی از جمله بمثابه اندیشورز و مولدان اندیشه ها حکومت کنند، تولید و توزیع اندیشه های زمان خود را تنظیم کنند، بطوریکه اندیشه هایشان، اندیشه های حاکم دوران باشد. هنگامیکه برای نمونه در سرزمینی قدرت سلطنتی، اشراف و بورژوازی سر حکومت میستیزند، یعنی جایکه حاکمیت تقسیم شده است، آئین تقسیم قوا چون اندیشه ی حاکم سر بر می آورد که اکنون چون "قانون ابدی" بیان میگردد."

رفیق استالین میگفت: "محور زندگی اجتماعی معاصر مبارزه طبقاتی است. رهنمون هر طبقه ای در جریان این مبارزه ایدئولوژی اوست. بورژوازی برای خود دارای یک ایدئولوژی است - و آن باصطلاح لیبرالیسم است. پرولتاریا نیز از خود دارای ایدئولوژی است - و آن هم چنانکه میدانیم سوسیالیسم است."

این است آنچه که در باره ایدئولوژی و اهمیت آن یک کمونیست، یک مارکسیست لنینیست که معتقد به کسب قدرت سیاسی و استقرار جامعه سوسیالیستی باشد باید بداند. تحقیر ایدئولوژی مبارزه با کمونیسم و ریختن آب به آسیاب دشمنان طبقه کارگر است. کسی که نفهمد ایدئولوژی چیست، به چه درد میخورد و چرا واقعی است و مستقل از خواست فردی ما وجود دارد، آنکس در عمل هر را از بر تشخیص نمیدهد مبارز راه آزادی طبقه کارگر نیست و خودش برای لای جزز دیوار لیبرالیسم بورژوازی خوب است.

حزب طبقه کارگر سازمان مستقل سیاسی طبقه کارگر است که از منافع سیاسی و اقتصادی و **ایدئولوژیک** این طبقه حمایت میکند. همه طبقات غیر پرولتاریا حزب سیاسی خویش را دارا هستند و از طریق این تشکل خویش، خواسته های طبقاتی خود را متحقق میسازند. در جامعه حزب غیر طبقاتی، حزبی که حافظ منافع هیچ طبقه اجتماعی نباشد نبوده و نیست و نمیتواند وجود داشته باشد.

حزب طبقه در حقیقت فصل مشترک خواسته های سیاسی-اقتصادی-ایدئولوژیک و اساسی فرد فرد آن طبقه است که در یک وحدت دیالکتیکی و نه مکانیکی تبلور مییابد. بورژواها که برای خودشان این حق را قایلند که حزب طبقاتی خویش را دارا باشند از طبقه کارگر این حق را دریغ میکنند و مانع میگردند تا این طبقه نیز حزب مستقل خویش را مستقل از بورژوازی بوجود آورد. بورژواها میگویند که طبقه کارگر به حزب مجزائی نیاز ندارد آنها میتوانند نمایندگان حاضر در احزاب بورژوازی را برگزینند که خواسته های آنها را بر آورده کنند. آنها میتوانند مانند "بچه های عاقل و خوب" به درون احزاب ما وارد شوند. آنها احزاب ماهیتا طبقاتی خویش را حزب "همه خلق" حزبی که از منافع "ملت" و "کشور" حمایت میکند جا میزنند و میگویند همه ما در یک... **بقیه در صفحه ۱۰**

پیروزی مبارزه ملی مشروط به تأمین سرکردگی طبقه کارگر است

حزب بی “ایدئولوژی”

قدری حوصله کنید و نگاهی عمیق به این آش
شله قلمکاری که در اثر اختلافات میراث
خواران منصور حکمت بروز کرده است
بیافکنید. ببینید که چه آشفته فکری هولناکی
سرپای این جریان آلوده و لیبرال در بر گرفته
است. شما شاهد ملقمه ای از مفاهیم لیبرالی و
ضد کمونیستی میسویید که میخواهند آنها را به
نام نظریات “کمونیستی” به خورد مردم نهند.
فاجعه آنجاست که این عده بر سر بدهی ترین
مفاهیم، مقولات و اصول مارکسیسم-لنینیسم
درک روشنی ندارند. آنها بونی از مارکسیسم
-لنینیسم نبرده اند، این است که اساسا ماهیت
اختلافات مبنای نظری ندارند، هر دو طرف
یک حرف میزنند.

نگارنده ای در یکی از خروارها نشریات بی
محتوی آنها در توضیح اختلافاتشان به
کشفیاتی نائل شده که باید زود به ثبت برساند.
وی مینویسد: “... اتحاد در حزب باید بر پایه
اتحاد عمل باشد نه اتحاد نظر”، باین مفهوم
میتوان با سلطنت طلبان و یا مجاهدین خلق و
یا شورای ملی مقاومت و یا... در شرایط معینی
که مثلا سناریوی سفید بر سیاه باید پیروز شود
در عمل توافقاتی کرد و حزب واحد داشت!!؟
و در جای دیگر در انتقاد به طرف مقابل
مینویسد: “لیدر حزب... ناتوان از تامین یک
اتحاد سیاسی در حزب به روش شناخته شده
انقلاب ایدئولوژیک... **بقیه در صفحه ۶**

میراث خواران “بت اعظم”

کلمات طلائی وی را یاد داشت می کرده است
برای حقانیت خویش یاری میگیرد. طرف
دیگر که از این بخت فیزیولوژیکی محروم
است فریاد میزند که “بیوه مائو” را علیه ما
برانگیخته اند، و با “بیوه مائو” به شیوه “چپ
سنتی” میخواهند کلک ما را بکنند و “تنه من
غریبم” بازی در آورند. حال آنکه آنها، یعنی
طرف مقابل همسنگران خانم مهرنوش
موسوی و نه خانم مینا احدی که فرد اخیر در
سنگر مقابل کمین گرفته است از این نمایشات
باکی ندارند و خدمت “مائو” با “بیوه اش”
یکجا میروند. اینکه در این میان منظورشان
از “مائو”... **بقیه در صفحه ۹**

بمب های اتمی اسرائیل و کره جنوبی شرور نیستند

جرج بوش در یکی از نطقهای پر سر و
صدای خود ممالک ایران، کره شمالی و
عراق را “محورهای شر” نامید و با
فرهنگنامه مذهبی به جنگ آنها آمد.
کره شمالی مرتب از جانب امپریالیستها
مورد حمله قرار میگرفت که در پی دستیابی
به سلاح اتمی هستند و میخواهند به اورانیوم
غنی شده دست پیدا نمایند. امپریالیستها در
بوقهای تبلیغاتی... **بقیه در صفحه ۸**

“حزب کمونیست کارگری ایران” دو شقه شده
است. باید انتظار داشت که چند شقه شود و هر
شقه ای لیدر (به فارسی ترجمه اش رهبر است-
توفان) خود را انتخاب کند. دعوا ظاهرا بر
سر لحاف ملا نصرالدین است و هر طرف
مدعی است که میراث خوار منصور حکمت
است. مسابقه ای در گرفته تا هر کس ثابت کند
که بیشتر چاکر مرید و فدائی منصور حکمت
است و بیشتر از دریای بیکران “فیضیات”
وی بهره گرفته و مسخ جمال بی مثال وی
شده است. کیش متعفن شخصیتی که مریدان
منصور حکمت از آن بت ساختند، از زیارتش
نان خوردند امروز با تمام تته سنگینش بر
گردن این فدائیان منصور حکمت فرود میاید.
این بت سازی در تاریخ جنبش کمونیستی در
احزاب به قدرت نرسیده بی همتاست. رهبران
احزابی که مورد ستایش توده ها بودند این
احترام عمیق را نه به زور دگنک و تبلیغات
ارزاقیمت و شبکه اینترنت و شستشوی مغزی
بلکه بر اساس کارنامه افتخارآمیز اعمالشان
به کف آورده بودند. منصور حکمت فاقد همه
این امتیازات است. کیش شخصیت مصنوعی
وی حتی در زمانیکه در قید حیات بود حاکی
از شخصیت بیمارگونه ایست که عقده های بی
شخصیتی خویش را با چنین جنجال تبلیغاتی
ارضاء میکرد. حال چماق این بت، چماق
تکفیر منصور حکمت چماقی شده است که هر
کس با توسل به آن خدمت طرف مقابل میرسد.
گروهی که خود را پشت خانم آذر ماجدی
همسر منصور حکمت پنهان کرده است سند
نقد و زنده ای را بر سر دست گرفته و از
شهود زنده و مستقیم که تا لحظات واپسین بر
بستر مرگ منصور حکمت حضور داشته و

آب که از سر بگذرد چه یک نی، چه صد نی

مطبوعات جهان خیر دادند که نیروهای امنیتی افغانستان در ۵ ماه ژوئیه ۲۰۰۴ یازده اسیر افغانی را
که در اسارت سه آمریکائی در کابل بوده اند نجات داده و اتباع آمریکائی را دستگیر کرده اند. شغل
این سه نفر ماموریت آدمکشی رسمی از جانب دولت دموکراتیک و متمدن امریکا بوده است. به موجب
این اخبار که در روزنامه های “آزاد” و ضد “سانسور” سلطنت طلبان و همدستان “چپ متمدن” آنها
درج نمیشود این افراد دارای زندانهای خصوصی بوده اند و در آنجا شهروندان افغانی را شکنجه کرده و
نتایج این شکنجه ها را به وزارت دفاع امریکا اطلاع میداده اند. مقامات راستگویی امریکا فوراً رابطه
خویش با این عده را تکذیب کرده و اعلام داشتند که آقای “یوناتهان ک. ایدما” (Jonathan K. Idema)
را به مصداق “شتر دیدی ندیدی” اصلا نمیشناسند. ایشان نه عضو ارتش امریکا و نه مامور
دولت امریکا میباشد و حضورشان در افغانستان غیر قانونی است. این افراد بطور غیر قانونی وارد
خاک افغانستان شده اند! حقیقتاً حیرت آور است.

نیروهای حافظ “صلح” بین المللی نیز از روی “بی خبری” و تصور اینکه این عده با این تجربه مهم
حرفه ای و تجهیزات نظامی، متعلق به ارتش امریکا هستند، به آنها از روی کمال میل یاری می رسانده
اند.

جرم این عده دارا بودن زندانهای خصوصی، شکنجه اتباع افغانی و عبور... **بقیه در صفحه ۷**

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. “توفان” نشریه “حزب کار ایران” حزب واحد طبقه کارگر ایران
است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صمدی، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما
ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید،
زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هر چند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه
گزارف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.